

اکبر سیف : اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی

اکبر سیف

بحث جمهوری خواهان ایران بزیر کشیدن رژیم ملا ها به هر قیمتی و فارغ از آنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. بر کناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

باسلام و تشکر ازدوستان.

بحث بر سر اوضاع اپوزیسیون خارج از کشور و راه کارهای مبارزه جمهوری خواهی، همکاری، همگرایی یا اتحاد جمهوری خواهان است. دوستان در همین رابطه سه سوال مشخص در مقابل سخنرانان مطرح کرده اند. من با توجه به محدود بودن وقت، بحثم را در شش محور بطور خلاصه مطرح می کنم.

اول، در باره خود اپوزیسیون خارج از کشور و جایگاهش در مبارزات مردم ایران :

در همین ابتدا خوبست نکته مهمی، که به نوعی مربوط به چارچوب بحث است یعنی خارج از کشور و حد انتظار از آن را مد نظر قرار دهیم. به نظر من خارج از کشور، با تمام اهمیت فزاینده آن، پشت جبهه مبارزه در داخل کشور محسوب می شود. تحول دموکراتیک در ایران، در اساس، به همت مردم ایران است که صورت می گیرد. خارج از کشور، حامی این مبارزه و تقویت کننده آن در زمینه های مختلف است، نه جانشین آن.

این در ایران، یعنی در جبهه اصلی مبارزه است که آلترناتیورژیم شکل می گیرد، نه در خارج و احیاناً پشت درب های بسته و در دالان های پر پیچ و خم بند و بست سیاسی .

بی تردید سیطره سرکوب خشن دینی در ایران، وظیفه و مسئولیت اپوزیسیون خارج از کشور را دو چندان می کند؛ حضور حدود پنج میلیون ایرانی در خارج و حضور صد ها کادر سیاسی جان بدر برده از تیغ سرکوب رژیم،، بعلاوه امکانات وسیع تکنولوژیک و ارتباطی و رسانه ای موجود در خارج و همراهی افکار عمومی و نهاد های ترقیخواه بین المللی با مردم ایران و...، همگی ظرفیت هایی هستند که در صورت مدیریت و بهره برداری درست، به مبارزه اپوزیسیون خارج از کشور اهمیت خاصی می بخشند.

دوم، نقش تعیین کننده پروژه سیاسی در تنظیم همکاری ها :

دوستان پرسیده اند جمهوری خواهان طرفدار دموکراسی وجدایی دین و دولت با چه نیروهایی می توانند همکاری، همگرایی یا اتحاد عمل کنند؟ در این زمینه فکر می کنم که قبل از تعیین نیرو ها، باید پروژه های سیاسی را به بحث گذاشت. به عبارت دیگر سیاست هر جریانی در همکاری ها و ائتلاف هایش در واقع تابعیست از پروژه سیاسی آن جریان. بسته به اینکه پروژه سیاسی ما چه باشد و تا چه حد در پیشبرد آن جدی باشیم ترکیب اتحاد ها و ائتلاف ها به ناگزیر دستخوش تغییر می گردد. معیار حضور هر نیرویی هم در هر همکاری و ائتلافی، طبعاً مشروط به تفاهم آن نیرو با پروژه آن همکاری و اتحاد، و پایبندی بدان در رفتار و عمل سیاسی اش است.

سوم، در باره شالوده و کارپایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان؟

در این زمینه اگر می پذیریم که در مرکز پروژه سیاسی جمهوری خواهان ایران استقرار دموکراسی از طریق برگزاری انتخابات آزاد و بدین ترتیب حاکمیت مردم ایران قرار دارد؛ و اگر فکر می کنیم که حاکمیت مردم در کشور ما از طریق استقرار جمهوری ای دموکراتیک، مبتنی بر تفکیک دین و دولت و نیز هر ایدئولوژی ای از دولت و پایبند به اعلامیه حقوق بشر است که هموار و میسر می گردد؛ خوب، همین است آن استراتژی سیاسی ای که شالوده و کار پایه سیاست ائتلافی جمهوری خواهان را می سازد. این استراتژی هیچ سنخیتی نه با استراتژی سلطنت طلبان دارد و نه با استراتژی آن بخش از اصلاح طلبان حکومتی سابق که کماکان مدافع نوعی تلفیق دین و دولت در ایران هستند.

این استراتژی هم دموکراتیک است و هم بر خواسته از تاریخ و تحولات و مبارزات خود ویژه مردم ایران در دوران معاصر، از دوره مشروطیت بدین سو، با تمامی پیشرفت ها و پسرفت ها و پیروزی ها و شکست هایش.

چهارم اینکه در پروژه سیاسی جمهوری خواهان، تحول جامعه ایران با تکیه بر اراده آگاه مردم به عنوان شهروندانی برابر حقوق و از طریق سازماندهی مقاومت مدنی در برابر دیکتاتوری و استبداد دینی حاکم است که صورت می پذیرد.

این پروژه در نقطه مقابل پروژه بزیر کشیدن رژیم با توسل به دخالت نظامی ائتلاف ناتو و دول متبوع آن، آنچنانکه در افغانستان و عراق و سپس با تفاوت هایی در لیبی اتفاق افتاد قرار دارد. بحث جمهوری خواهان ایران بزیر کشیدن رژیم ملا ها به هر قیمتی و فارغ از آنچه پس از آن برسر ایران و مردم آن پیش خواهد آمد، نیست. بر کناری رژیم و نظام دینی حاکم باید بتواند راه را بر استقرار نظامی دموکراتیک، و پیشرفت و توسعه جامعه و بهبود زندگی همه مردم برای زندگی در شرایطی آرام و فارغ از جنگ و سرکوب هموار سازد.

تحولات پر شتاب منطقه، اوضاع بی ثبات و نابسامان افغانستان و عراق و کمی دورتر لیبی، بعلاوه موقعیت بحرانی و وضعیت ختیر سیاسی در ایران، و بحران آفرینی های مداوم رژیم، همگی حساسیت بمراتب بیشتری رانست به تفاوت های بنیادین میان این دو پروژه و توجه مسؤلانه به نتایج متضاد مترتب بر این دو راطلب می کند. این حساسیت ها می باید در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان به صورت عدم همراهی، عدم همگرایی و فاصله گیری هر چه بیشتر با گرایشات سیاسی ای که به شکل آشکار یا مبهم آتش بیار دخالت نظامی نیرو های ناتو در ایران هستند بازتاب پیدا کند...

پنجم، در باره چگونگی تفکیک دین و دولت در ایران و بازتاب آن در سیاست ائتلافی جمهوری خواهان است.

خلاصه کلام این که، روند تفکیک دین و دولت در ایران روندی ساده نیست. آمیزش دین و دولت در ایران تاریخی طولانی دارد و به دوره قبل از اسلام بر می گردد. چهارده قرن حضور اسلام، که با حضور مستقیم یا غیر مستقیم دستگاه روحانیت و نمایندگان آن در قدرت سیاسی رقم می خورد، و بیش از سه دهه حکومت ملا ها در ایران، همگی به پیچیدگی های آن افزوده است. این تفکیک الزاما مطابق تجربه غرب پیش نرفته و به احتمال زیاد روندی خود ویژه طی خواهد کرد.

در این روند بدون تردید مجموعه گرایشات دین باوری که در پی تجربه تلخ و پر هزینه سی و دو سال حکومت دینی، به رفورم مذهبی و به نوعی پروتستانسزم اسلامی روی آورده اند، نقشی مهم و کلیدی ایفا می

کنند. از این لحاظ اصلاح طلبان حکومتی سابق که در پی تحولات چند ساله اخیر، بطور عمده از حکومت کنار گذاشته شده اند، به انتقاد رودر روی از اوضاع روی آورده و در مرز زندان و آزادی یا زندگی در تبعید قرار دارند و در میان اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی در نوسانند جای ویژه ای دارند.

سیاست جمهوری خواهان با این گرایشات، ضمن بر شمردن تفاوت هایشان، می باید سیاستی دوستانه، مبتنی بر دیالوگ انتقادی، همراه با همکاری های گسترده به خصوص در موارد مربوط به نقض حقوق بشر در ایران، در اعتراض به تبعیض میان شهروندان در زمینه های مختلف و میان زنان و مردان باشد.

ششم، بالاخره چنین به نظر می رسد که پاسخگویی به ضرورت های سیاسی موجود، نگاهی دو باره از سوی جمهوری خواهان به وضعیت جامعه، به اوضاع منطقه، و به موقعیت اپوزیسیون خارج از کشور، با تمامی تحولات و جا به جایی ها و در حال شدن های آن طلب می کند.

جمهوری خواهان نیاز به برآمدی تازه، در شکلی بمراتب گسترده تر و فراگیر تر دارند.

بیش از هشت سال از برآمد دو جریان جمهوری خواهی در خارج از کشور، جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و اتحاد جمهوری خواهان می گذرد. در این فاصله تحولات سیاسی چشمگیری در سطح ایران و منطقه اتفاق افتاده است. در این دو جریان جدایی ها و انشعاب هایی بوقوع پیوسته است. در عین حال جمع های جمهوری خواهی دیگری در این جا و آنجا شکل گرفته است. مهم تر این که جمهوری خواهان زیادی هستند که خارج از این تشکل ها و نیمه تشکل ها، به اشکال گوناگون و در زمینه های مختلف فعالیت دارند. اغراق نخواهد بود اگر گفته شود که جمهوری خواهان ایران، در وضع کنونی، حتی از یک صد ظرفیت های بالقوه و نیرومند موجود در خارج کشور هم در مبارزه علیه رژیم اسلامی و تقویت مبارزه مردم برای استقرار نظامی دموکراتیک مبتنی بر جمهوری، دموکراسی، تفکیک دین و دولت و اعلامیه جهانی حقوق بشر بهره نمی گیرند.

آیا وقت آن نرسیده است که جمهوری خواهان، مشترکا، سمیناری وسیع و گسترده و فراگیر، با شرکت همه فعالین جمهوری خواه، اعم از چپ، ملی، دین باوران طرفدار تفکیک دین و دولت، به قصد غلبه بر پراکندگی های موجود، به قصد تفاهم پیرامون سند سیاسی ای منطبق با

تحولات سیاسی پیش آمده، و دستیابی به ساختار تشکیلاتی مناسب برای فعالیت مشترک همه گرایشات جمهوری خواهی را تدارک ببینند؟ سمناری فکر شده، با برنامه و هدفمند، باز و گسترده، و همچنان که سنت تا کنونی ما بوده است به گونه ای شفاف، علنی و دموکراتیک.

با تشکر از وقتی که به من داده شد

* متن سخنرانی اکبر سیف در جلسه پلتاکی یکشنبه ۲۶ فوریه ۲۰۱۲، به دعوت و با شرکت بهروز خلیق، محمود راسخ، اکبر سیف، مسعود فتحی و پرویز نویدی.

انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ از زبان با نیان و مسئولان جمهوری اسلامی



فریبا مرزبان

بخش نخست

پس از ایرادات خمینی تهاجم تحت نام "انقلاب فرهنگی" و "تغییر نظام آموزشی" طرح و در اول اردی بهشت سال ۵۹ در سراسر ایران به اجرا گذاشته شد. در این روز که نقطه عطفی در مقاومت و مبارزه دانشجویان چپ علیه رژیم جمهوری اسلامی بشمار می رود به آشکارترین شکل نشان داده شده که رژیم نه تنها دارای هیچگونه پایگاهی در میان اکثریت دانشجویان نبود بلکه در راه پیشبرد سیاست های ضددموکراتیک خود با مقاومت همه جانبه دانشجویان نیز مواجه شده بود.

" فکر می کردم دارم خدمت می کنم "

مقدمه: در ۱۶ آذر سال ۱۳۷۷ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت

مدرس، به مناسبت بزرگداشت روز دانشجو، جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخی را با حضور آقایان مرتضی نبوی و صادق زیبا کلام برگزار کرد. سخن از هر دری به میان رفته تا بحث به بسته شدن دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ کشیده می شود. در آن جا بوده ست که دکتر زیبا کلام - یکی از بانیان انقلاب فرهنگی - در حضور چند صد دانشجو و استاد، صریح و شفاف اعلام داشته اند: "من نسبت به نقشی که در جریان انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها داشته ام از خداوند طلب مغفرت می کنم و از هر کسی که در نتیجه بسته شدن دانشگاه ها ضرر و زیانی متوجهش شده است، حلالیت می طلبم و می خواهم که مرا ببخشد". سپس اضافه کرده اند: "فقط این را بگویم که خداوند از درون من آگاه است که " فکر می کردم دارم خدمت می کنم " و آن کار را برای خیر و صلاح انقلاب و مملکت کردم و مطلقا انگیزه های شخصی و فردی نداشتم". بعد ها بود که به بی حاصل بودن آن حرکت و ضرر و زیانش برای "ممکلت" پی بردم. (۱) و (۲)

جنبش دانشجویی در دهسال پیش از انقلاب فرهنگی ۵۹ نقش پراهمیتی را در سیاسی کردن جو حاکم بر جامعه، ارتقاء آگاهی و دعوت توده های مردم به عرصه مبارزه سیاسی و اقتصادی ایفاء کرده اند. مبارزات دانشجویی در سیر تکاملی خود هرچه بیشتر با مبارزات توده ها گره خورده و از محوطه دانشگاه ها پای به بیرون نهاده ست. روحیه انقلابی و مبارزه جویانه، شهامت و شجاعتی که دانشجویان در این دوره از خود نشان دادند، گام های استواری ست که آنان در کار آگاهگرانه، در سازماندهی و اعتلای جنبش به جلو برداشتند.

جنبش دانشجویی در پیوند با مبارزات توده ای هر روز گام های بلندتر و موثرتری بر می داشت و حمایت دانشجویان انقلابی از زحمتکشان و حضور آنان در کنار دیگر طبقات اجتماعی خارج از حکومت، بیانگر این واقعیت انکار ناپذیر ست. هرچه مبارزات توده ها گسترش می یافت آتش مبارزات دانشجویی فروزان تر می شد و چون دانشگاه ها بستر رشد و آگاهی طبقاتی نیز بودند، نمود مبارزات مردم را به شکل بارزتر و برجسته تری در دانشگاه ها می دیدیم. جنبش دانشجویی با بروز اولین نشانه ها، موقعیت را با هوشیاری انقلابی خود درک کرده و خود را برای سازماندهی بیشتر آماده می کرد.

برای دانشجویان، اساتید، روشنفکران و برخی از هم میهنان که بر اوضاع سیاسی کشور نظر دوخته بودند محرز بود که پس از تاسیس حکومت اسلامی در ایران و مستقر شدن عناصر حزب الهی در ارگان ها، و زارتخانه ها و مراکز دارای قدرت و نفوذ؛ تهاجم به فرهنگ، سنت و

آموزش در جامعه از بدیهیات بود و با نگاهی به روند چگونگی حوادث و بررسی شواهد و مدارک، بنظر می‌رسد، امری بودست اجتناب ناپذیر! (۳)

آیت الله خمینی در سخنرانی‌هایی از ریاست جمهوری خواستند و مسئولیت را به ایشان سپردند تا مراکز عالی را پاک‌سازی کنند و روشنفکران را از دور خارج نمایند. فرمان‌های او از درگیری و رویارویی خونین میان دانشگاهیان و حوزه‌های علمیه و جامعه روحانیت حکایت می‌کرد. در حقیقت ناتوانی حکومت و مسئولان جمهوری اسلامی در مقابله با جامعه روشنفکری و دانشگاهیان منجر به خونریزی گریز ناپذیری شده بود. (۴)

دانشگاه‌های ایران یکسال بعد از بهمن ۵۷ بود که بار دیگر شاهد مبارزه و مقاومت دلاورانه جوانان آگاه و مبارز میهن‌مان شد و بار دیگر سرکوبگران خلق با صدور فرمان کشتار و سخنرانی‌های مکرر آیت الله خمینی صحن دانشگاه را آغشته به خون جوانانی کردند که لحظه‌ای در راه آگاه کردن توده‌ها به منافع خویش برای رهایی از قید ستم و بهره‌کشی آرامش نداشتند. دهها تن کشته، هزاران تن زخمی، و صدها زندانی حاصل حملاتی ست که شورای انقلاب در راس آن بوده ست و مسئولیت کشتارها بعهدہ آقای ابولحسن بنی‌صدر ست که رئیس‌جمهور بوده و همزمان سخنگوی شورای انقلاب بودند. (۵)

نوحکومتیان برای به تصرف درآوردن دانشگاهها توطئه‌ها و برنامه‌های فراوانی را آزمایش کرد. زمانی انجمن‌های اسلامی دانشجویان مامور تصرف دانشگاهها شدند و زمانی دیگر لیبرالها کوشیدند عوام‌فریبانه، ضمن باز گذاشتن دانشگاهها به منظور تربیت "متخصص" برای بازسازی نظام سرمایه‌داری.

در مقابله با برنامه‌های سرکوبگرانه رژیم اولین اعتراض رسمی دانشجویان در ۱۳۵۸ در اورمیه (رضاییه) انجام گرفت و توسط روابط عمومی دانشگاه خبر به بیرون رسیده بود. به نقل از یکی از روزنامه‌ها تحصن دانشجویان و اعضای هیئت علمی و اداری دانشگاه صرفاً بخاطر تامین بیمارستان دانشکده پزشکی بوده ست. و هتل اورمیه محل تجمع و تحصن دانشجویان بود. (۶)

خبر دیگر حمله عده‌ای از عوامل چماق دار به دانشگاه تهران ست و در پی آن شکایت دکتر محمد ملکی رئیس دانشگاه تهران از حمله‌کنندگان به دادسرا بوده ست. دکتر ملکی در شکایت خود می‌نویسد: با

توجه به اینکه این گروه یک باند هستند و افراد غریبی نیستند لذا اگر بخواهند قضیه را دست کم بگیرند و ماستمالی کنند، ادامه کار برای من غیرممکن می شود محیط دانشگاه را ناامن و مخدوش می سازند. پرونده مهاجمین به دانشگاه باید به دادگاه انقلاب فرستاده شود. که در هفته گذشته به دانشگاه حمله کرده و موجبات ناامنی را فراهم ساخته بودند. من اگر عضو دولت بودم ماهها پیش استعفا می کردم و چنانچه این افراد مهاجم آزاد شوند استعفا می دهم. (۷)

حمله به حریم دانشگاه و نقض حقوق دانشجویان به اشکال مختلف صورت می گرفت و بی شک مسئولان امر تدارک دهندگان این نمونه رفتارها بودند. و موقعیت ها به گونه ای ترتیب داده می شد که عوامل ناامنی خود را موظف به پاسخگویی در مقابل هیچ مقام حقوقی نمی دیدند. و با حمایت از سوی پشتیبانان خود زندگی تعدادی از دانشجویان را گرفتند.

سعید عقیقی دانشجوی دانشگاه رازی " عضو پیشگام" در بهمن ماه ربوده شد و در اسفند ۵۸ جسد او را که وحشیانه شکنجه شده بود در تپه های سراب نیلوفر یافتند. (۸)

عباسعلی تقی پور دانشجوی سال اول شیمی دانشگاه رازی "عضو پیشگام"- اهل کنگاور پس از یک هفته ربوده شدن جنازه اش در اطراف طاق بستان پیدا شد. (۹)

کمال کیانفر سال اول فنی رشته مکانیک دانشگاه تبریز، " عضو پیشگام" ۲۳ اردی بهشت مورد تعقیب و شلیک پاسداران قرار گرفت. (۱۰)

در اسفند ۱۳۵۸ آقای میرسلیم سرپرست وقت وزارت کشور با ارسال بخشنامه ای به دانشگاه ها و مدارس عالی کشور، دستور جلوگیری از فعالیت های سیاسی گروه های دانشجویی در دانشگاه ها را می دهد. اما سرمداران حزب جمهوری اسلامی که در پی به تصرف درآوردن دانشگاه ها و به بند کشیدن دانشجویان بودند، با پیام خمینی و آمریکایی خواندن دانشگاه ها نقشه یورش به دانشگاه ها تحت پوشش عوامفریبانه " انقلاب فرهنگی" طرح ریزی شد. گرچه جزئیات این طرح ضد مردمی توسط دانشجویان فاش گردید لیکن بعد از یک سری زمینه سازیها و سخنرانیها توسط سران حزب جمهوری اسلامی حمله به دانشگاه ها در سراسر کشور آغاز شد و دانشگاه ها را به خاک و خون کشیدند. چماق بدستان حاملین انقلاب فرهنگی که از سوی کمیته ها حمایت می شدند، قصد تصرف

دانشگاهها را داشتند و طبیعی بود که دانشجویان از موضع خود عقب ننشینند.

خمینی در پیام نوروزی ۱۳۵۹ که سیزده گانه بود انقلاب اساسی در تمام دانشگاهها، تصفیه ی اساتیدی که در ارتباط با شرق یا غرب بودند و تبدیل دانشگاهها به محیط علم برای تدریس علوم اسلامی را از وظایف رئیس جمهور، دولت، شورای انقلاب و قوای انتظامی دانست. او گفت: " اگر تربیت اصولی در دانشگاهها داشتیم هرگز طبقه روشنفکر دانشگاهی نداشتیم، اکثر ضربات مهلکی که به این اجتماع خورده است از دست اکثر همین گروه روشنفکران دانشگاه رفته یی ست که همیشه خود را بزرگ می دیدند و می بینند".... (۱۱)

پس از ایرادات خمینی تهاجم تحت نام "انقلاب فرهنگی" و " تغییر نظام آموزشی" طرح و در اول اردی بهشت سال ۵۹ در سراسر ایران به اجرا گذاشته شد. در این روز که نقطه عطفی در مقاومت و مبارزه دانشجویان چپ علیه رژیم جمهوری اسلامی بشمار می رود به آشکارترین شکل نشان داده شده که رژیم نه تنها دارای هیچگونه پایگاهی در میان اکثریت دانشجویان نبود بلکه در راه پیشبرد سیاست های ضددموکراتیک خود با مقاومت همه جانبه دانشجویان نیز مواجه شده بود. تهاجم به مراکز آموزش عالی توسط امامان جمعه که تهییج کننده حزب الهی ها و چماق داران بودند صورت می گرفت. برای مورد حمله قرار گرفتن دانشگاهها کافی بود یکی از خطیبان جمعه سخنی بر علیه دانشجویان و دانشگاهها می گفتند. مروری بر حوادث دانشگاههای کشور این امر را آشکار می سازد و صدالبته طرح انقلاب فرهنگی به خودی خود پیش نرفت مجریان و تئوریسین هایی داشت؛ شناخته ترینشان در آن روز و امروز " صادق زیبا کلام" و "عبدالکریم سروش" و "میر حسین موسوی" و " هاشمی رفسنجانی"، "جنتی"، امامان جمعه و "عباس عبدی"، "حشمت الله طبرزدی"، "اکبر گنجی"، "سعید حجاریان" و " شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی" بودند.

نامبردگان که عناصر اصلی پیشبرد طرح تعطیلی و به خاک و خون کشیدن دانشگاهها به هر قیمت بودند، با تکرار بازی "کی بود کی بود من نبودم" سعی دارند از نقش مخرب خود در این حرکت ضدمردمی بکاهند اما لکه ننگ خون های ریخته شده دانشجویان (با گرایش چپ) در صحن دانشگاهها بر پیشانی مسببان وقایع نوشته شده و به پای جمهوری نکبت اسلامی ست.

نویسنده در مقاله « سرکوب دانشجویان » در کتاب " تاریخ زنده " (۱۲)

و همچنین در مقاله « تهاجم فرهنگی تحت عنوان انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ » (۱۳) به حوادث تعدادی از دانشگاه‌های کشور پرداخته بودم؛ براساس ضرورت‌های موجود اکنون به چگونگی تصرف دانشگاه جندی شاپور اهواز توسط حزب الهی‌ها می‌پردازم (۱۴)

واقعۀ اینگونه شروع شده بود: آیت الله جنتی امام جمعه اهواز و از فقهای شورای نگهبان طی اعلامیه‌ای در تاریخ ۲ اردی بهشت ماه ۱۳۵۹ اعلام می‌کند که مراکز دانشجویی و دانشگاه‌ها تخلیه شده و مردم را به برگزاری نماز در دانشگاه دعوت می‌کند. در حالی که او می‌دانست هنوز دانشجویان در دانشگاه هستند. جنتی عده‌ای را با خود به محوطه دانشگاه می‌برد که شامل عده‌ای از مردم بی‌خبر می‌شد که واقعاً فکر می‌کردند دانشگاه تخلیه شده است، برای نماز به آنجا آمده و هم شامل چند صد نفر اوباش مسلح که با آمادگی کامل به دانشگاه آمده بودند.

پس از تحریکات و حرف‌های جنتی گروهی یورش می‌آورند و دانشجویان را زیر باران سنگ می‌گیرند که با مقاومت دانشجویان روبرو می‌شوند. پاسداران که از قبل آماده بودند بر روی صفوف دانشجویان بی‌سلاح شلیک می‌کنند. دانشگاه را با انواع خودرو محاصره کرده و در صبح همان روز در بیمارستان شماره یک شهر اهواز بمب کار گذاشته بودند. پس از شروع تیراندازی دستگاه تبلیغاتی رژیم "رادیو اهواز" نیز دست به تهییج وسیع مردم می‌زند و از مردم کمک می‌خواهد. رادیو اعلام می‌کند که دانشجویان با "تیربار" به جان نمازگذاران افتاده‌اند. در این روز عده‌ای را وحشیانه با چوب و میله‌های آهنی تا جایی که تعدادی از دانشجویان غرق در خون به حال اغماء می‌افتند. دانشجویی را با زنجیر بروی زمین می‌کشیدند و جبرائیل هاشمی "عضو پیشگام" در اثر جراحات وارده در بیمارستان جان باخت. (۱۵) بر اساس گزارش‌ها در همان زمان کلت را به شقیقه دختری گذاشته و شلیک می‌کنند، دستگیری همراه با حرکات وحشیانه صورت می‌گیرد. دستگیرشدگان را با کتک و فحاشی به زندان می‌برند. در چندین مورد حمله و تجاوز به دختران انجام می‌گیرد و جسد ۳ دختر را از رودخانه کارون بیرون می‌آورند. بیش از ۷۰۰ نفر زندانی و چند صد نفر زخمی و دهها کشته نتیجه انقلاب فرهنگی است که به راه انداختند. (۱۶) اکثر کشته‌شدگان دانش‌آموز- دانشجویان و از روشنفکران که به یاری دانشجویان شتافته بودند که یا در اثر شلیک گلوله یا قمه و چاقو جان باخته‌اند. جنایت کاران بعضی از آنها را خود بخاک سپرده‌اند و در مورد بقیه هم اصلاً صحبتی نمی‌کنند. بیش

از ۳۰ نفر شلاق خورده اند در ناحیه کمر.

روز پنج شنبه ۴ اردی بهشت جنایت هولناک دیگری در تالار شهرداری اتفاق افتاد. (۱۷) درگیری میان سپاه سرکوبگر و زندانیان رخ می دهد که ۸ زندانی کشته می شوند و ۳۶ زخمی. در طول چند روز درگیری در مجموع ۳۴ نفر کشته و اعدام می شوند. از رادیو اهواز اعلام می شود مهنار معتمدی که "عضو پیشگام" بود در اثر شورش زندانیان کشته شد و دانشجویان را مسبب و عامل کشتار معرفی می کند.

اعدام شدگان در اهواز: مسعود دانیالی دیپلمه بیکار، اهواز "عضو پیشگام".

دکتر اسماعیل نریمیسا پزشک درمانگاه حصیر آباد اهواز، "عضو پیشگام".

مسعود ربیعی دانشجوی فوق لیسانس علوم تربیتی، "عضو پیشگام".

غلام حسین صالحی دانشجوی علوم کامپیوتر، "عضو پیشگام".

اسداله خرمی دانشجوی دانشگاه علوم تربیتی، "عضو پیشگام".

احمد موزن، فارغ التحصیل دانشگاه اهواز هوادار "پیکار". (۱۸)

صادق زیبا کلام با تلاشی مذبوحانه می نویسد: در ایران خاستگاه انقلاب فرهنگی، جریان روشنفکری اسلامی بود! یعنی دانشجویهای عضو انجمن های اسلامی، دکتر سروش، دکتر علی شریعتمداری، بنده، آقای شمس آل احمد و دیگران اصلا ربطی به حکومت نداشتیم و باید در تاریخ ثبت شود که هر کار درست یا نادرستی که به نظام اسلامی نسبت داده شود، انصافا انقلاب فرهنگی را نمی توان به حکومت منسوب کرد. ما هیچکدامان حکومتی نبودیم. حکومت در آن زمان، شورای انقلاب بود و دولت موقت و حزب جمهوری اسلامی و امام و اینها کاری به انقلاب فرهنگی نداشتند.

صادق زیبا کلام در پاراگراف فوق به صراحت اعتراف می کند در مملکت بلبشو (خر تو خر) بوده و انقلاب فرهنگی معنا و مفهومی نداشته ست و عامیانه برداشت می شود که سردمداران نظام خودشان را سرکار گذاشته بوده اند با طرح شعار انقلاب فرهنگی. و از عمل آنان چنین نتیجه گرفته می شود که دچار موهومات فکری، مذهبی و سیاسی بوده اند. زیباکلام با اعتراف به "خر تو خر" بودن نظام اسلامی مسئولان حکومتی را تبرئه می کند و از میزان مشارکت آنان در پیشبرد

جناياتى مى كاهد كه فوقاً به يك نمونه از آنها پرداخته شد. فقط به حداث ۴ روز در اهواز پرداخته شد.

زيبا كلام در تلاش است تا ضرر و زيان هاى برآمده از انقلاب فرهنگى را كم رنگ نموده و كم اهميت جلوه دهد و از همين روست كه كمترين اشاره اى به سخنان و حكم قاطع رهبر جمهورى اسلامى ندارد. در حاليكه مركز اسناد انقلاب اسلامى مى نويسد در سالروز اعلام انقلاب فرهنگى در ايران كه از سال ۱۳۵۹ به فرمان حضرت امام خمينى (ره) و با هدف اسلامى سازى دانشگاه ها آغاز شد، روندى است كه در راستاى فرموده ايشان به عنوان يك حركت دامنه دار همچنان ادامه دارد.

خمينى در بند ۱۱ پيام نوروزى ۵۹ بر ضرورت ايجاد انقلاب اساسى در دانشگاه هاى سراسر كشور، تصفيه اساتيد مرتبط با شرق و غرب و تبديل دانشگاه به محيطى سالم براى تدوين علوم عالى اسلامى تأكيد كردند.

پس از پيام و پشتيبانى خمينى بود كه هاشمى رفسنجانى مجوز گرفت براى برهم ريختن اوضاع دانشگاه ها. سخنان شورانگيزى در دانشگاه تبريز براى اهل چماق كرد و در پى آن چماق ها را بر سر و پيكر دانشگاهيان فرود آوردند. اطلاعات مى نويسد: آقاى هاشمى رفسنجانى - عضو شوراي انقلاب و عضو شوراي مركزى حزب جمهورى اسلامى - در روز ۲۶ فروردين ۱۳۵۹ در تالار اجتماعات دانشكده ي پزشكى تبريز سخنرانى كرد كه با سؤالات دانشجويان و پاسخ ايشان، اجتماع دانشجويان به تشنج كشيده شد. سپس بر اثر اعتراض گروه هاى مخالف، جلسه شكلى آشفته به خود گرفت و آقاى هاشمى رفسنجانى بدون شركت در جلسه ي سخنرانى بعدى، دانشگاه تبريز را ترك كرد. در پى اين واقعه، دانشجويان مسلمان پيرو خط امام در تبريز، ضمن بيرون كردن مسئولان و كاركنان ساختمان مركزى، آن جا را به تصرف خود در آورده و اعلام كردند تا تكميل انقلاب فرهنگى و پاك سازى در سطوح دانشجويى و هيات علمى و كارمندان، مركز مذكور را ترك نمى كنند. و هاشمى رفسنجانى گفتند: "از طريق حضور تعدادى بچه مسلمان در تهران ميتوان جلو شلوغى دانشگاه را گرفت از خشونت نمى ترسيم. امروز شروع شود بهتر از سه ماه ديگر است. (۱۸)

سخنان جنتى و تحريكات او در اردى بهشت ماه ۱۳۵۹ را در اهواز ناپديده مى گيرد كه بدنبال آن تحريكات چگونه و چه فجييع با دانشجويان برخورد كردند و چه بر سر دانشجويان دختر كه نياوردند!

در همین روز شورای انقلاب دستور تخلیه ی دانشگاه ها را صادر کرد و دکتر حسن حبیبی - سخنگوی این شورا و وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت - بیانیه ی شورای انقلاب را پیرامون حوادث دانشگاه ها اعلام کرد و تأکید نمود: «چون سرعت مورد نظر در اجرای تصمیمات اعلامیه ۱۳۵۹/۱/۲۹ وجود نداشته است، بر امر تخلیه ی هر چه سریع تر دانشگاه ها اقدام می شود. در غیر این صورت شورا و شخص رئیس جمهور برای آماده کردن فوری تمهیدات لازم برای اجرای تصمیمات شورا به دانشگاه خواهند آمد.» (۱۹)

زیبا کلام در ادامه می گوید: " اصل این ماجرا از دی و بهمن ۵۸ شروع شد؛ ما به دنبال سراب بودیم. چیزی به نام علوم سیاسی اسلامی وجود ندارد و به همان میزان که چیزی به نام علوم تربیتی اسلامی وجود ندارد، چیزی به اسم جامعه شناسی اسلامی هم وجود ندارد، با همین قاطعیتی که من می گویم." (۲۰)

با وجودیکه صادق زیبا کلام به سراب انقلاب فرهنگی اشاره دارد اما از باخت انجمن های اسلامی در انتخابات دانشگاه ها و برپایی شوراهای دانشجویی که از عوامل اساسی حذف قدرت انجمن های اسلامی بوده اند سخن نمی گوید و بر مقدمات حمله به دانشجویان و به حوادث پیشین (یک سال قبل) و عملکرد دانشجویان پیرو خط امام در دانشگاه ها از سال ۵۸ تا ۵۹ که برای مسلط شدن مراکز دانشگاهی بوده ست چندان که باید توجه نشان نمی دهد. دانشجویان خط امام با همراهی کمیته ها در اردی بهشت به دانشگاه ها یورش بردند و جوی خون جاری ساختند و پس از تصرف یکی بعد از دیگری در خرداد ماه مراکز آموزش عالی را تعطیل و سپس تصفیه کردند.

در گفتگویی که محمود فرجامی در زمستان سال ۸۱، با صادق زیباکلام درباره انقلاب فرهنگی دارد؛ ایشان تأکید بر نقش خود و عبدالکریم سروش می کند در تهیه و نگارش مقالاتی در ضرورت انقلاب فرهنگی. و از وظایف شورا و ستاد گزینش دانشجو و استاد و تعیین محتوی آموزشی در سطح مراکز آموزش عالی را بر می شمرد. از دیگر سوی دکتر سروش مدعی ست که در وقایع خونبار دانشگاه دست نداشته بلکه عضوی از هیئت ستاد انقلاب فرهنگی بوده که وظیفه اش بازگشایی دانشگاهها بوده ست. "کی بود کی بود من نبودم". تکرار بازی های کثیف سیاسی نه کمکی ست بر روشن شدن ضررهای ناشی از اعمال نابخدانه نو حکومتیان بر سرنوشت مردم ایران و نه کمکی ست بر دست یافتن به عمق و ابعاد جنایات رخ در اردی بهشت ۱۳۵۹.

مهم نیست که صادق زیبا کلام یا عبدالکریم سروش کدام اعلامیه و مقاله را نوشته اند؛ و پای حکم تصفیه کدامیک از اساتید را امضاء کرده اند، که امروز به جان یکدیگر افتاده اند! آنچه از اهمیت بسزا برخوردارست مشارکت آقایان در مردم کشی بوده ست؛ مشارکت، در اقداماتی که منجر به خونریزی، اعدام و تعطیلی عالی ترین مراکز دانش، علوم اجتماعی، ادبیات، هنر و فرهنگ حدوداً به مدت ۳ سال بوده ست. عبدالکریم سروش و زیبا کلام یا میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی و سران حزب جمهوری اسلامی ... اینها هر کدام بار بخشی از این جنایت را بر دوش کشیدند و عامل بوده اند. هر یک از افرادی که در نابودسازی فرهنگ و دانش و گرفتن جان دانشجویان و حامیان آنها مشارکت داشته اند، مقصر هستند و پاسخگو!!

در جریان کشتار دانشجویان و قتل های سیاسی در ایران انگشت اتهام به سمت پیروان خط امام و حزب جمهوری اسلامی نشانه رفته ست و اینان به جز بلند کردن انگشت اتهام به سوی دیگران و تلاش برای به فراموشی سپردن وقایع رخ داده در جمهوری نکبت اسلامی کاری دیگر تا به امروز انجام نداده اند.

زیباکلام تا سال ۱۳۸۰ که مجموعه ای از نامه ها، سخنرانی ها، مصاحبه ها و مقالاتش در باره انقلاب و تعامل آن با دانشگاه را در کتابی به نام (دانشگاه و انقلاب) به چاپ رساند بر سر همین عقیده ماند. در همین کتاب است که او علاوه بر سخنرانی در دانشگاه تربیت مدرس، مصاحبه دیگری از خود با هفته نامه پیام هامون، با عنوان "انقلاب فرهنگی عملاً هیچ دستاوردی نداشت" را به چاپ رساند. دکتر صادق زیبا کلام، در هنگام انجام این گفتگو باز هم همان عقیده را داشته و معتقد ست "تعطیلی دانشگاه ها کار اشتباهی بود. هست و خواهد بود". (۲۱)

هر چند که قبول اشتباه پسندیده و پوزش طلبی محتاج شهامتی بزرگ است، اما آیا از جفای بدان بزرگی در حق دانشگاه و دانشگاهیان بدین سادگی می توان گذشت؟

ادامه دارد

لندن، اردی بهشت ۱۳۹۱

Facebook: Gozide Selective

www.gozide.com

- ۱- تاکیدها از نویسندگان.
- ۲- همشهری آنلاین- فرهنگ و تاریخ
- ۳- حوزه های علمیه و حزب جمهوری اسلامی
- ۴- نقل از کتاب تاریخ زنده
- ۵- آقای بنی صدر و همفکرانش مدعی هستند که ایشان با تعطیلی دانشگاهها مخالف بوده و در نتایج خونبار انقلاب فرهنگی نقشی نداشته است و البته صحیح است ایشان دانشگاه را محل کسب علوم می دانسته اند ولی فراموششان شده بر اساس فرامین خمینی مبنی بر اسلامی کردن مراکز آموزش عالی، شورای انقلاب و آقای بنی صدر که یکی از آنان بوده است، مسئول درگیری ها و راه افتادن جوی خون در دانشگاهها بوده اند و مشکلات بعد از انقلاب فرهنگی به پای آنان است و باقی ادعایی مفت و کاذب اند.
- ۶- خبرگزاری پارس- سه شنبه هشتم آبان به نقل از یکی روزنامه ها توضیح می دهد.
- ۷- روزنامه انقلاب اسلامی چهارشنبه ۹ آبان.
- ۸- نشریه کار ارگان سراسری سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شماره ۵۴
- ۹- نشریه «کار» شماره ۵۵
- ۱۰- نشریه «کار» شماره ۵۹
- ۱۱- روزنامه کیهان ششم فروردین ۱۳۵۹
- ۱۲- "تاریخ زنده" جلد اول بقلم نویسنده، صفحات ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
- ۱۳- "تهاجم فرهنگی تحت عنوان انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹" گزارشی مفصل از حوادث انقلاب فرهنگی بقلم نویسنده؛ جهت مطالعه به لینک زیر مراجعه کنید:

۱۴- اولین دانشگاه ایران

۱۵- گزارش نقل از نشریه «کار» شماره ۵۷

۱۶- نشریه کار، ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شماره ۵۷

۱۷- یکی از اماکن که زندانیان را به آنجا می برند و حبس می کنند.

۱۸- اطلاعات ۲۷ فروردین ۱۳۵۹

۱۹- نشریه «کار» ، شماره ۱۱۰

۲۰- بامداد، ۳۱ فروردین ۱۳۵۹، ص ۳

۲۱- کتاب دانشگاه و انقلاب و گفتگوی محمود فرجادی با زیبا کلام،
همشهری آن لاین

جنبش های جدید حامل چه پارادایمی هستند؟



تقی روزبه

به مناسبت سالگرد جنبش خشمگینان و تظاهرات صدهزار نفری آنها در مادرید و اعتراضاتی که برای ۸۰ شهرسازمان داده

اند!*

جنبش ها مهمترین واقعیت های اجتماعی - طبقاتی بشمار می روند. نه فقط محصول انباشت نیازهای بی پاسخ مانده هستند بلکه درعین حال متضمن پاسخهایی برای برون رفت از وضعیت نیز هستند.

جنبش ها مهمترین واقعیت های اجتماعی - طبقاتی بشمار می روند. نه فقط محصول انباشت نیازهای بی پاسخ مانده هستند بلکه درعین حال متضمن پاسخهایی برای برون رفت از وضعیت نیز هستند. آنها ازیکسو به مثابه نقد عملی و گزنده از بنیانهای نظام حاکم عمل می کنند و آن را زیرسؤال می برند، و ازسوی دیگر حامل پاسخ های بالقوه رهگشا و چه

بسا بکروخلاق برای مهمترین سؤالات پیرامون جامعه بدیل و برداشتن گام های عملی درست و سوی آن می باشند.

بی تردید در این جنبش ها وجه نفی وضعیت موجود نسبت به وجه اثباتی(آنچه که باید جایگزین نظم حاکم بشود) پررنگ تر است، اما تمرکز بر دیالکتیک منفی نه نقطه ضعف که حاکی از نقطه قوت آنهاست. چرا که نگاه آنها به آینده جهان دیگر، و عبور از کلیشه های دست و پاگیر بجا مانده از گذشته برگزینند. آنها آنچه را که باید بوجود بیاورند در حین حرکت و با بهره گیری از خلاقیت و خرد جمعی بدست می آورند و تئوری انقلابی هم قاعدتا باید بازتاب دهنده همین تحولات و خلاقیت ها باشد(مگر نه این است که کمون ها و شوراهای خود جنبش ها آفریدند و سپس تئوریسین ها آنها را دستمایه نظرات خود ساختند). از همین رو قبل از هر چیز باید به جنبش ها خیره شد و از آنها آموخت و از طریق مشارکت و نقد پراتیک مشترک و معطوف به تغییر جهان به مسیر پیش رو روشنائی افکند. هر تحول و تغییر واقعی چه در حوزه عینی و چه ذهنی، مستقیم یا غیر مستقیم، محصول برآمد و نقش آفرینی جنبش ها هستند. لاجرم، آنانی که بدنبال جهان دیگری هستند بیش از هر کسی و هرجریانی، ناگزیرند که این جنبش ها را نقطه عزیمت خود قرار دهند و در مشارکت با آن به سهم خود بر خلاقیت و آگاهی آن بیافزایند. اگر به تأسی از ارشمیدس بدنبال تکیه گاهی باشیم که با آن بتوان کره زمین را جابجا کرد، این تکیه گاه همانا جنبش های اجتماعی هستند که در فرایند تکوین خود قاطع ترین و ژرف ترین تأثیرات را بر زندگی و شرایط حاکم بر جامعه بجای می نهند. حتی اگر آنها موفق هم نشوند باز هم تأثیراتشان را نمی توان نادیده گرفت

اما این جنبش ها از آسمان نازل نمی شوند بلکه نتیجه بن بست ها و انباشت تضادهای حل نشده یک دوره تاریخی، دست آوردهای مادی و معنوی بشر (از جمله آگاهی ها و تجارب مثبت و منفی بدست آمده) هستند و بطور مشخص جنبش های جدید محصول روند جهانی سازی مبتنی بر سلطه سرمایه، بحرانهای مداوم و ساختاری سرمایه داری از دهه ۶۰ باین سو(و از جمله واکنش به تعرض نئولیبرالیستی انباشت سرمایه)، دست آوردهای انقلاب سوم صنعتی انفورماتیک در عرصه های گوناگون اجتماعی و ارتباطی، و بالاخره تجربه شکست خورده سوسیالیسم دولتی بلوک شرق می باشند. به همین دلیل در گورودرونمایه خود دارای مشخصات و ویژگی های تازه و بکری هستند که منبع الهام بخشی برای گشودن افق های نو و اشکال جدیدی از مبارزه می باشند. جنبش های نوین(و حامل پارادایم

جدید) دارای پیشینه و قدمت چندین دهه هستند. این جنبش ها در فرایند رشد خود گرچه دارای فراز و فرودهای در تناسب با نوسانات بحران سرمایه داری و توازن قوای طبقاتی بوده اند، اما در مجموع سیر صعودی داشته اند. در یک نگاه کلی می توان سیر صعودی آن را در سه نقطه عطف و سه موج بلند مشاهده کرد:

موج نخست را می توان در جنبش مه ۱۹۶۸ دید که در شرایط پایان رونق سرمایه داری پس از جنگ دوم و مقارن با آشکار شدن ماهیت سترون "سوسیالیسم دولتی" بلوک شرق و لشکرکشی شوروی به اقمار خود، دارای تأثیرات مهمی در فرانسه و سایر نقاط اروپا و جهان بود. موج دوم را می توان در سال ۱۹۹۹ با عروج جنبش سیاتل و اعتراضات گسترده علیه جهانی سازی سرمایه داری و جنگ افروزی قدرتهای بزرگ سرمایه داری و تقارن آن با فروپاشی بلوک شرق، و تعرض جدید سرمایه داری نئولیبرال (ونئوکاها) دید. و بالاخره موج سوم و برآمد تازه ای که با خیرش ها و ابعاد گسترده تری همراه است با شروع فاز جدید بحران سرمایه داری در سال ۲۰۰۸ شروع شد. جنبش خشمگینان اسپانیا و وال استریت و تسری آنها به نقاط دیگری از جهان نمونه های برجسته ای از آن هستند.

این جنبش ها، از جمله جنبش خشمگینان اسپانیا از نظر سازمان یابی در مقایسه با فروم های اجتماعی جهانی و قاره ای سال های اوائل قرن بیست و یکم گامی به جلونهاد و با اشغال میادین و نقاط حساس و برگزاری مجامع عمومی مستقیم، و نیز انتشار آن در محلات و نقاط زیست و کار و آموزش و... و بهره گیری گسترده از شبکه های اجتماعی و اینترنت توانست در ابعاد جهانی تأثیر گذار باشد. هم چنانکه در مقایسه با یک دهه قبل این جنبش توانسته است به شعارها و تاکتیکهای خود شفافیت بیشتری به بخشد.

مهمترین مختصات پارادایم جدید را که این جنبش ها تاحدی حاملین آنها هستند می توان در مؤلفه های زیر شماره کرد:

۱- برپایه پیوند ناگسستنی آزادی و برابری اجتماعی و یا رهائی سیاسی و اقتصادی استوار هستند. در واقع جدائی آنها از یکدیگر و قرار دادن آنها در تقابل با هم، چنانکه تجربه گواه آنست هردو را مسخ و بی معنای کند (چنانکه چه سرمایه داری هم اکنون موجود و چه آن نوعی که در بلوک شرق به نام سوسیالیسم تجربه گردید، هر کدام به نحو خود ویژه ای، بر تقابل و جدائی این دو عرصه استوار بوده اند).

۲- برقراری دموکراسی مستقیم و مشارکتی مردم، پایه ای ترین بستر حرکتی این جنبش هاست (به مثابه هم استراتژی و هم تاکتیک). در مرکز پارادیم جدید و اندیشه دموکراسی مستقیم، باور به نقش آفرینی کارگران و زحمتکشان و همه استثمارشوندگان و طردشدگان، و یا عبارتی دیگر مردم سوژه گی قرار دارد که مبین سپری شدن مرحله تاریخی حزب سوژه گی، رهبر سوژه گی و سایر میانجی هائی است که مستمرا جایگزین نقش آفرینی خود طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیر و طردشدگان از نظام گشته و آنها را به سیاهی لشکر فرمان بر تبدیل می کند. در این راستا وظیفه تمامی گروه ها و عناصر آگاه تر جز بارور ساختن عمل و اندیشه خود حکومتی و کنشگری خلاق نیست. از جنبه مناسبات درونی، مردم سوژه گی مبتنی بر رابطه آزاد و همبسته بین عناصر تشکیل دهنده خود است. طبقه دربرگیرنده بیشماران سوژه های دارای اشتراکات و تمایزات است که برپایه اشتراکات خود به کنش مشترک می پردازند، بی آنکه تمایزات آن ها مورد انکار قرار گیرد.

۳- دموکراسی مستقیم در عین حال بدون سازمان یابی افقی و بدون مقابله با سلطه و سلسله مراتب قابل تصور نیست. بهمین دلیل عصر سازمانهای سلسله مراتبی و آن ها که مشتاق انباشت قدرت و تمرکز تصمیم گیری بر فراز سر کارگران و زحمتکشان به مثابه ابژه ها و نه به مثابه سوژه هائی که قادر به خودرہانی هستند، و در تجربه های مکرر نشان داده اند که برای رهایی و آزادی (آزادی از سرمایه و دولت آن) ابزار نامناسبی هستند، بسرآمده است.

۴- یکی دیگر از مهمترین مشخصات این جنبش ها رویکرد جهانی آنهاست. آنها ضمن توجه به مسائل مشخص و خود ویژه و بسیج حول آنها، می دانند در شرایطی که سرمایه جهانی است و جهانی عمل می کند، ماهیت مطالبات نیز جهانی بوده و بدون بسیج و همبستگی طبقه جهانی امکان عقب راندن و پیروزی همه جانبه بر بورژوازی ناممکن است. لاجرم افق اقدامات خود را به چهارچوب دولت-ملت ها محدود نمی کنند و تاکتیک و استراتژی آنها اساسا معطوف به پهنه جهانی و تأمین همبستگی جهانی است.

۵- پلورالیسم، تکثر، رنگین کمان بودن، درتناسب با جنسیت، با نوع کار و با بسیاری از خودیژگی های اقشار گوناگون طبقه بزرگ و متکثر زحمت و کار در مقیاس جهانی، از دیگر مشخصات مهم این جنبش های ضد سرمایه داری است.

۶- برای این جنبش ها هدف، تسخیر و تصرف ماشین هیولائی دولت و قدرت

سیاسی) این ابزارهای بورژوائی سلطه) نیست. وجود دولت براساس تقسیم جامعه به نخبگان و یا حکومت کنندگان و حکومت شوندگان، و به مثابه ابزارسیطره و قهرطبقاتی بورژوازی بناشده و نفس وجودش بیانگرمناسبات مبتنی براستثماروسلطه طبقاتی است. دربرابر قدرت جداشده ازجامعه ومسلط برفرازآن درجوامع طبقاتی، وباسپری شدن دوران میانجی های جایگزین طبقه وهمه زحمتکشان، آلترناتیو جنبش های خود رهان، چیزی جزتأسیس مجامع عمومی وخود بنیاد وتأمین خودحکومتی آنها درسطوح گوناگون جامعه نیست که البته درهرگام واقعی مبارزه به اندازه ی که می توانند آن را برپای می دارند.

۷- از نظرشیوه مبارزاتی مبنای حرکت آنها براساس مبارزات ضدسیستمی وخارج ازسازوکارهای نظام حاکم ،اشغال فضا-مکانهای تحت کنترل بورژوازی وفشارازبیرون به سیستم برای تحمیل مطالبات معین تا جایگزینی آلترناتیوخوایشتن است. سخنگویان ورابطین وتسهییل کنندگان و...همه وهمه درخدمت نقش آفرینی هرچه بیشترآنها به مثابه کنشگران آزاد وفعال وخود سازمانده قراردادارند.نمایندگی به معنی تفویض حق تصمیم گیری،که حاصلی جزازخود بیکانگی ومسلط کردن نیروی غیرومتعلق به بورژوازی برخود ندارد،امری است که جنبش های جدید تا آنجا که می توانند وتاآنجاکه درتوان آنهاست، درجهت امحاء آن می کوشند.بی تردید همه اینها بصورت یک فراینداست وضربتی ناشدنی است،اما جهت گیری عمومی دراین سمت وسواست ووظیفه نیروها وگروهائی که باوردارند سوسیالیسم جزبدستان خود کارگران وزحمتکشان ساخته نمی شود،تقویت همین رونداست.

۸- گسترش کمی وکیفی طبقه و صفوف استثمارشوندگان. دردوران جدید به مقتضای تحولاتی که درمناسبات تولیدی و جهانی سازی و ساختارهای نظام سرمایه داری صورت گرفته ومی گیرد،وباتوجه به سلطه تقریبا فراگیرورسوخ یافته مناسبات سرمایه داری به تمامی نسوج و بافتهای جامعه بشری(نه فقط درکارخانه ها وکارگاه ها، بلکه به تعبیری تبدیل جامعه به کارگاههای بزرگ تحت کنترل واستثمار سرمایه) ،ماشاهد تغییرات عظیمی نه فقط درگستره کمی نیروی کار ودرترکیب پلورالیستی ومتکثرآن،بلکه هم چنین درهم تنیده شدن بیش ازپیش کارفکری و کارمادی(صنعتی) وافزایش نقش ارزش افزائی کارگران فکری،گسترش کمیت مازادجمعیت و بیکاران دائمی که سرمایه داری قادربه جذبشان نیست(ولاجرم افزایش وزن جوانان بیکار و مبارزات برون سیستمی آنها) ونیزاهمیت بخشهای بازتولیدی ومغفول مانده درکل تولید وارزش افزائی آن (ازجمله کارخانگی ویا دانشگاهی ومدارس به

مثابه محل پرورش نیروی کارمتخصص...) هستیم. باین ترتیب یک طبقه جهانی متکثرورنگین کمان ازکارگرسنعی تاکارگرفکری و بیکاران وطرشدگان... اعم ازدستمزدی وغیردستمزدی و تحت استثمارمستقیم و غیرمستقیم، ولاجرم ضد سرمایه داری بوجود آمده است که به قطب بندی جامعه درمعنای تقابل اکثریت بسیارعظیم دربرابراقلیت کوچک معنا بخشیده است.

۹- درک چند وچند وجهی از مبارزات طبقاتی، جایگزین درک تک بعدی گذشته از آن شده است. چنانکه مبارزه ریشه ای برای حفظ محیط زیست، مبارزه برای صلح (علیه جنگ، تجارت اسلحه، میلتاریسم، تسلیحات هسته ای...)، مبارزه ریشه ای برای برقراری برابری جنسیتی ویا مقابله با بحران مهاجرت و تبعیض های ملی ونژادی و... جدا از مبارزه طبقاتی علیه سلطه سرمایه داری و علیه سودمحوری وتبدیل شدن آنها به کالابرای فروش وسودبیشتر، و علیه بیکارسازی و... نبوده وهمه آنها وجوهی از انکشاف مبارزه طبقاتی پیچیده و چندوجهی را تشکیل می دهند. نباید فراموش کنیم که با انتگره شدن سرمایه با جوامع بشری وهمه حوزه ها وجوانب گوناگون آن وتسلط مطلق فرماسیون سرمایه داری بر جهان وجوامع امروزی، رابطه تنگاتنگی بین منافع وسلطه سرمایه با انواع تبعیضات کهنه وجدید جوامع بشری بوجود آمده است که مبارزه علیه این تبعیضات اگریخواهد ازاصلاح جزئی دراین یا آن مورد فراتربرود، وریشه ای تر با معضل برخورد کند، بدون مبارزه با سلطه سرمایه وازجمله با وجوه درونی شده فرهنگ وارزشهای بورژوائی درصوف زحمتکشان ودریک کلام یک مبارزه طبقاتی چندوجهی ومربک ناممکن است.

بی تردید ما دریک دوره انتقالی بسر می بریم وپارادایم جدید وویژگی های آن نیز درحال شدن وتعمیق بوده وباندازه ای مشهود وقابل استناد ومسجل هستند که خود جنبش ها آن را بیافرینند وبه روی صحنه مبارزه طبقاتی بیاورند. ازهمین روتدقیق وشفاف شدن کامل آنها تنها می تواند درطی یک فرایند، درمتن پراتیک تغییرجهان وآزمون وخطای آن، نقدوگفتگو، وجمع بندی توسط کنشگران والبت به بهره گرفتن از نظرات وتئوری های اندیشمندان وصاحب نظران اجتماعی صورت گیرد.

۲۶-۰۲-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۰۵-۱۵

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۵/۸۰.html#more>

*- جنبش اعتراضی موسوم به «ایندیگنادوز» یا «خشمگینان» در اسپانیا به مناسبت سالگرد این جنبش در مادرید و ۸۰ شهر اسپانیا سازماندهی شده است که قرار است علیرغم فشارهای پلیس تظاهراتی ادامه پیدا کند. در اولین گردهمایی اعتراضی این جنبش در مادرید حدود صدهزار نفر در میدان خورشید جمع شدند..

گزارش تلویزیون اورونیوز از جنبش اسپانیا به مناسبت برگزاری اولین سالگرد آن، گوشه ای از ابعاد و اهمیت این جنبش و قدرت بسیج آن و هم چنین برخی مشخصات این جنبش را به تصویر می کشد. متن گزارش چنین است:

جنبش برآشفته‌گان، بزرگ‌ترین جنبش اجتماعی از زمان سقوط دیکتاتوری فرانکو است که در ۱۵ مه سال ۲۰۱۱ در اسپانیا شکل گرفت. دعوتی که از طریق شبکه‌های اجتماعی، معترضان خشمگین را در ۵۸ شهر این کشور به اعتراض علیه واکنش‌های طبقه بالای سیاسی به بحران اقتصادی فراخواند.

شعار اصلی معترضان «دموکراسی واقعی فوری» بود که تظاهر کنندگان را طی روزهای انتخابات شهرداری‌ها و انتخابات منطقه‌ای در خیابان‌ها نگاه داشت. معترضان خشمگین در سایه بسیج مردمی برای «خودداری از رای دادن» و مبارزه با قانون، استفاده قاعده مند از اینترنت چنان قدرتمند ظاهر شدند که دولت اسپانیا را در بهت و حیرت فرو بردند.

هزاران نفر در مادرید در میدان "پورتا دل سول" گرد هم آمدند. شهرهای دیگر اسپانیا نیز از قافله عقب نبودند. گام‌های کوبنده تظاهر کنندگان به خوبی از حضور چشم گیر آن‌ها در این حرکت اعتراضی حکایت داشت.

جنبش گرچه مبتنی بر پرهیز از خشونت، نبود سلسه مراتب و استقلال از احزاب سیاسی یا اتحادیه‌های کارگری بود، اما معترضان را به نافرمانی مدنی فراخوانده بود و این خود بهانه‌ای را برای حمله به یک ساختمان دولتی در بارسلون بوجود آورد.

معترضان برآشفته روز ۱۲ ژوئن سال گذشته میدان پورتا دل سل را ترک کردند. اما مطالبات خود را بصورتی منسجم طرح کردند. جنبش با سازماندهی و ایجاد شعبه‌های محلی به راه خود ادامه داد و مرزهای اسپانیا را پشت سر گذاشت؛ فرانسه، ایالات متحده آمریکا و آلمان و

سرانجام با فراخوان روز ۱۹ ژوئن برای بسیج بین المللی معترضان. در حال حاضر این جنبش در ۷۰ کشور و به پشثوانه حامیان و سازمان‌های مرتبط با آن همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

اما چه کسانی در پشت مبارزات این جنبش هستند؟

جوانان بیکار و فاقد تحصیلات که نیمی از آن‌ها کاری پیدا نکرده‌اند. با بحران جدی مسکن و پس از ترکیدن حباب رونق ساخت و ساز در سال ۲۰۰۸، معترضان خشمگین دلیلی برای دفاع از حق خود پیدا کردند. و همینطور آنهایی که توان پرداخت اقساط وام‌های مسکن خود را ندارند ولی ملزم به پرداخت آن هستند.

برآشفتگان برای این گروه‌های محروم مبارزه می‌کنند و طی یک سال، موفق شدند تا از انفجارهای متعددی جلوگیری کنند. تنها در مادرید ۷۰ مورد از آن گزارش شده است.

گرچه جنبش برآشفتگان در برخی لایه‌های سیاسی و اقتصادی از اعتبار چندان‌ی برخوردار نیست، اما بی تردید مبارزاتش به منزله بزرگ‌ترین افتخارش به شمار می‌آید.

لینک گزارش:

<http://persian.euronews.com/۲۰۱۲/۰۵/۱۲/indignant-movement-year-two>

شورش‌های عربی در حال حاضر کجا قرار دارند؟



برگردان ناهید جعفرپور

آنچه که امید دهنده است، ساختار تثبیت شده مقاومت در مصر و تونس است. ساختاری که تا بحال همواره نشان داده است که هیچگاه آماده پذیرش ظلم و ستم بدون مقاومت نیست.

جنبش های اعتراضی در کجا خطاهای استراتژیکی تعیین کننده ای مرتکب شدند؟ آیا تمایل سقوط به جنگ داخلی وجود دارد و یا این روند می تواند متوقف شود؟

نویسنده الجزایری بوعلام صنصال با رمانش به نام " دهکده آلمانی ها " توجه ها را بخود برانگیخت. وی بعنوان اولین نویسنده عرب حمایت های نظامی نازی های پنهان در الجزایر را به سازمان آزادی بخش " لیبراسیون ناسیونال " (جبهه آزادی بخش ملی) که در سال های ۵۰ در جنگ ضد استعماری بر علیه فرانسه مبارزه می کردند، به نقد می کشد.

صنصال از جنگ آزادی بخش الجزایر بنام جنگ داخلی یاد می کند و می نویسد: ما بر علیه ارتش استعماری و بر علیه خودمان مبارزه می کردیم. جبهه آزادیبخش ملی بر علیه مصالی ها، عربها بر علیه بربرها و مذهبی ها بر علیه لائیک ها. این چنین ما نفرت آینده و انشعابات آینده را بر روی سرزمینمان تدارک دیدیم (...). مبارزات آزادیبخش برای ما ارمغان آزادی به همراه نیاورد و اصولا هیچگونه آزادی به همراه نداشت. ۲

صنصال بعنوان نویسنده هنوز در الجزایر زندگی می کند. کتاب هایش ممنوع می باشند. وی در سخنرانیهای بهنگام دریافت جایزه صلح از بنگاه نشر آلمان در تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۱۱ می گوید:

" ما همه این را لمس می کنیم که از زمان انقلاب مخملی در تونس در جهان چیزی تغییر نموده است. مسئله ای که در جهان عرب جنجال آفرین و پیچیده و وحشت زده غیر ممکن بنظر می رسد، بالاخره اتفاق افتاد: (...). آنچه در حال حاضر در حال وقوع است بنظر من تنها شکار دیکتاتورهای کوتاه فکر و ناشنوا نیست و به جهان عرب هم خلاصه نمی شود بلکه یک تغییر جهانی است و یک انقلاب کوپرنیکی است: انسانها خواهان دمکراسی واقعی بدون مرز و بدون تابو هستند. انسانها دیکتاتور ها را رد می کنند، افراط گرایان را رد می کنند، دیکته بازار ها را رد می کنند، آنها سیاست بدبینانه و متکبرانه و بزدلانه کنونی جهان را رد می کنند. آنها حاضر به تن دادن به سرنوشت نیستند هر چند که حرف آخر را بزنند. آنها در مقابل هر گونه آلودگی بر می خیزند. همه جا در جهان انسانهای خشمگین در مقابل هر آنچه به انسان و این کره خاکی آسیب می رساند به اعتراض بر می خیزند ". ۳

صنصال در سخنرانی خود یاد از خانمی مبارز الجزایری دارنده جایزه صلح می کند که تنها زنان الجزایر را نمایندگی نمی کند بلکه برای تمامی زنان انقلاب عربی ایستادگی می نماید و می گوید: در سال ۲۰۰۰ در اینجا از هموطن من خانم آسیه جبار قدر دانی شد. زنی که برای جا افتادن این تفکر بسیار تلاش نموده است که در کشورهای مسلمان عربی ما هم زنان موجودی آزاد هستند و بدون آزادی کامل زنان عدالت در جهان برقرار نخواهد شد بلکه تنها جهانی مریض، مضحک و نفرت انگیز خواهد بود که مردن زنان را درک نمی کند.

من در اینجا اعلام می کنم که مبارزه آسیه اکنون بار داده است: مقاومت واقعی و مبارزه ای سرشار از عزت و غرور در الجزایر (و کشورهای عربی - خانم توکل کارمن را بیاد بیاوریم) اکنون عمدتاً از سوی زنان در حال انجام است. " ۴

لیبی و آسیب های جنگ ساحل

آغاز جنگ داخلی در لیبی را می توان در رابطه با فروش تسلیحات، منافع نفتی غرب و بمباران های ناتو دانست. باید بخاطر آورد که بیشماری از انقلابی های لیبی همان آغاز روبروی تمامی دوربین ها گفتند که آنها از اسلحه هایشان تنها برای سرنگونی قذافی استفاده می کنند و بعد از سرنگونی این اسلحه ها را تحویل خواهند داد و بدنبال مشاغل مورد علاقه خود خواهند رفت.

بله یک چنین توهماتی غالباً در آغاز هر مبارزه مسلحانه ای وجود دارد. قیام کاملاً مشروع بر علیه رژیم خونین قذافی بعد از سرنگونی قذافی به هیچ وجه به تحویل اسلحه از سوی شبه نظامیان نیانجامید. لیبی امروز کشوری تحت کنترل اسلحه است. کشوری که وضعیت سیاسی داخلی اش با در حدود ۶۰ مقرر شکنجه تحت کنترل بخش شبه نظامیان با هم دشمن است. ۵

مدتهاست که جنگ داخلی لیبی به خارج از لیبی صادر می شود و آتش جنگی را در منطقه ای که همواره با درد و رنج همراه بوده است را می گستراند.

در مالی در تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۱۲ یک کودتا توسط شبه نظامیان جوان بر علیه آ. ت. توره که بصورت نیمه دمکراتیک انتخاب شده بود انجام پذیرفت. آنها وی را متهم کرده بودند که او فعالانه بر علیه شبه نظامیان شمال مالی عمل نکرده بود. این کودتا باعث بلند شدن شبه نظامیان جوانی شد که از سال ۲۰۱۱ به خود جبهه آزادی بخش ملی

ازواد نام نهاده اند و هوادار انصار الدین سلفی که با القاعده مغرب رابطه تنگاتنگ و همکاری دارد، می باشند و به همراه القاعده شبه نظامیان شمال را کنترل می کنند.

این درگیری بخشا ریشه تاریخی دارد. شمال اشغال شده مالی در واقع ۶۵٪ مساحت کل مالی را دارد (دو برابر مساحت آلمان) با ۱۴ میلیون سکنه. انسانهایی که در حال حاضر ۲۰۰۰۰۰ نفرشان متواری شده اند.

کودتاگران جنوب مالی حاضر نبودند که قدرت را به یک دولت غیر نظامی جدید بدهند که با ائتلاف با کشورهای همسایه تلاش دارد به شبه نظامیان جنوب و سلفی های شمال که کمی بعد از پیرویشان با هم درگیر شدند و از هم جدا گشتند، بصورت نظامی حمله نماید.

جالب اینجاست که بدانیم چه کسانی به همراه سلفی های جنوب مبارزه می کنند. در تازه ترین گزارش لوموند دیپلماتیک آمده است که: جبهه آزادیبخش ملی در حدود ۱۰۰۰ جنگجو دارد که ۴۰۰ نفر آنها از وابستگان اسبق ارتش (...) قذافی هستند". ۶

این روند بی معنی هم چنان ادامه دارد: اینکه سلفی ها شبه نظامیان که بخش بزرگی از آنان از خود لیبی بودند را به کمک القاعده طوری سامان می دادند که مثلا افراد سابق ارتش قذافی و شبه نظامی های اسلامی ضد قذافی دوش به دوش هم در شمال مالی بر علیه ارتش مالی می جنگیدند.

یک گزارشگر از لوموند دیپلماتیک به نقل از منابع خبری غرب آفریقا و خبرگزاری رسمی موریتانی " ال مالی" خبر از هسته های دیگر جنگجویان شبه نظامی که در لیبی شکل گرفته اند، می دهد. وی می گوید این هسته های جنگجو ذخیره هستند. در تاریخ ۲۳ مارس جنگجویان القاعده یک رژه نظامی خویش را فیلم برداری کردند. این فیلم بزبان عربی در یوتوپ پخش گردید. در این فیلم نشان داده می شود که یک کاروان از سی کامیون مسلح به موشک انداز (...)) با سه ماشین آتش نشانی در آخر که روی یکی از آنها نوشته شده است " شبه نظامیان سیرته تروگ". ۷

یکبار مسلح - همیشه مسلح

مبارزه مسلحانه بسرعت تمامی جبهه های گذشته را در بر می گیرد و شیوه های مبارزاتی قدیمی ثانوی می شوند. کسی که یکبار مسلحانه جنگید بعد از پیروزی برای خود اهداف جدیدتری برای مسلح جنگیدن

پیدا می کند. یک چنین حرکاتی را در همان آغاز می توان جلوییش را گرفت زیرا بعد از مدتی که این قطار براه افتاد دیگر نمی توان کاری کرد.

در پرتو جنگ داخلی جدید در مالی در منطقه حتی از سوی سیاستمداران از افغانی شدن منطقه ساحل صحبت می شود و از تشدید اخیر جنگ بعنوان " خسارات ناخواسته بحران لیبی" نام برده می شود. ۸

منطقه ساحل بر روی بشکه ای از باروت قرار گرفته است که اکنون توسط شبه نظامیان و تسلیحات لیبی منفجر می شود؛ جنگ داخلی در مالی، جنگ برای نفت میان سودان و جنوب مستقل سودان، جنگ داخلی در سومالی، یک " جنبش برای عدالت" معنی این چیست؟ - در حال حاضر در دارفور مجددا مبارزه مسلحانه آغاز می شود. یک گروه چریکی اسلامی سال هاست در شمال نیجریه بر علیه استخراج اورانیوم برای شرکت های نواستعماری اتمی فرانسوی با ارتش نیجریه مبارزه می کند. همین اخیرا ادریس دبی رئیس جمهور چاد که به تازگی به ارتش فرانسه کمک نمود تا قدرت خویش را حفظ نماید ۹، خواهان یک اتحاد بزرگ میان جبهه آزادیبخش ملی و القاعده و چریک های صحرای غربی و دولت خودش شد.

در همین حال خشکسالی و قحطی و گرسنگی ساحل را محاصره نموده است و بین ۵ تا ۷ میلیون سکنه آن فوراً نیاز به مراقبت های پزشکی دارند.

سوریه: تغییر استراتژی از دست رفته

زمانی که در هفته اول بعد از ۱۵ مارس ۲۰۱۱ مردم غالب شهرهای سوریه قدرتمند و گسترده و مسالمت آمیز به خیابان ها گسیل شدند، هنوز وحدت غیر فرقه ای جنبش اعتراضی بر جای بود.

هیثم منان رئیس کمیته عربی برای حقوق بشر در ۱۵ آپریل ۲۰۱۱ توانست از ۱۶ شهر شرکت کننده در اعتراضات از جمله دمشق و حلب گزارش بدهد وی گفت: شورش در حال پیشرفت خوبی است. در یک ریتم مناسب و عاقلانه. همه فرقه ها در کنار هم قرار دارند، اقلیت ها، مسیحی ها همچون علوی ها (اقلیت شیعه طرفدار اسد هستند) عربها و همچنین کردها". ۱۰

پشتکار و شجاعت تظاهر کنندگان صلح جو سوریه برای ماه ها باور نکردنی بود.

جنبش اعتراضی در سوریه در هر حال این موفقیت را بدست آورد که امروز حکومت خاندان اسد و سازمان های اطلاعاتی اش در کل سوریه منفور و انکار شوند. تمامی چپ های آلمانی، روزنامه مارکسیستی دنیای جوان و آن ضد امپریالیست هائی که هنوز همواره اعتقاد دارند که اسد سوریه به نوعی درسنگر ضد امپریالیستی سوسیالیستی قرار دارد و باید از او حمایت نمود باید توجه کنند که رئیس دولتی که ماه ها مردم خودش را با وحشیانه ترین شیوه های نظامی سرکوب می کند، هر گونه اعتبار ایدئولوژیکی خویش را از دست داده است.

رونی برومن روشنفکر فرانسوی و فعال " پزشکان بدون مرز" در پایان نوامبر ۲۰۱۱ بعد از سرنگونی قذافی در لیبی از شورش مسالمت آمیز مردم سوریه بعنوان الگوئی در مقابل لیبی تعریف نمود. ۱۱

امروز با این وجود همچنان مبارزات مسالمت آمیز و کمیته مسالمت آمیز هماهنگی محلی و کمیته عمومی انقلاب سوریه در کشور وجود دارند که از سوی کمپین حقوق بشر پشتیبانی می شوند. اما این به آن معنی نیست که همه کمیته ها مسالمت آمیزند. کمیته " اتخاذ یک انقلاب" در وب سایت خود نشانی از مبارزه مسالمت آمیز ندارد با این حال اطلاعات دقیق در این باره را مشکل می توان بدست آورد. ۱۲

در طول توسعه مقاومت خواست مقاومت مسلحانه حتی متأسفانه در ابتدا از سوی کمیته های پایه مطرح گشت. شورای ملی سوریه (اس ان س) که خارج از سوریه تشکیل شده بود در آغاز مارس ۲۰۱۲ خواهان مداخله نظامی غرب گشت. در حال حاضر این (اس ان س) به استراتژی غرب و آمریکا متکی است و از این حرکت می کنند که این شدنی است که اسد را با ارتش ۳۳۰۰۰۰ نفری با یک اکسیون مستقیم ناتو سرنگون نمود. آنها به این لحاظ با عربستان سعودی که منافی هم دارد و مهمترین کشوری است که تسلیحات در اختیار آنها می گذارد، ملاقات می نمایند.

آلن گرش از لوموند دیپلماتیک می نویسد که شورای ملی سوریه در این فاصله بعنوان جریان زیر نفوذ اسلامی ها با برخی از چهره های لیبرال در رابطه است. ۱۴

وی همچنین می نویسد " رژیم سوریه موفق شده است وحدت فرا فرقه ای روز های آغاز اعتراضات را دچار انشعاب نماید. اپوزیسیون نفوذ خویش را بر علوی ها و کردها از دست داده است".

اپوزیسیون آنطور که نشان می دهد از این ناتوان است که تضمین های لازم و جدی برای آینده عرضه نماید. او اکنون در مقابل این واقعیت

قرار گرفته است که تنها پشتیبانانش از وی روی برگردانده اند. کردها که جزء اولین ها بودند در تظاهرات ها (...). اکنون وحشت زده از اینکه اپوزیسیون از شناخت حق آنها خودداری می کند، کنار کشیده اند". ۱۵

جالب اینجاست که آلن گرش برای کمیته ملی برای تغییرات دمکراتیک (ان س س) به ارزیابی دیگری از کریستینه شوایتزر در پاسخ خود به نقد ماریشکا واگنر می رسد: کمیته ملی سوریه از جانب بسیاری از فعالانش به این متهم می شود که علوی ها و ترکمن ها را به حاشیه می راند. بخصوص از سوی کمیته ملی برای تغییرات دمکراتیک که در مقابل فرقه ای شدن و نظامی شدن جنبش ایستادگی می کند. همچنین در مقابل مداخلات نظامی از خارج. ۱۶

بر سر ارزیابی اپوزیسیون مبنی بر اینکه مبارزه جنگجویان کمیته ملی سوریه بر علیه ارتش سوریه از هیچ شانسی برخوردار نیست، اختلاف نظر وجود دارد. در گزارش اخیر دیده بان حقوق بشر آنها متهم شده اند که حملات با انگیزه مذهبی به علویان و شیعیان نموده اند. ۱۷

به لحاظ فرقه ای شدن جنبش و پیش برد مقاومت مسلحانه، بسیاری از اقلیت های درون جنبش مجدداً به آغوش ارتش رژیم روی خواهند آورد و خود را آنجا سازماندهی می کنند.

بنظر ما مشکل در اینجا دینامیک جنبش اعتراضی بود. جنبشی که در سوریه بیش از ۹ ماه از سال در خیابانهای سوریه به اعتراض پرداخت و آنهم زمانی که پلیس و سازمانهای امنیتی و ارتش بی شرمانه به مردم تیراندازی نمودند. این جنبش از پایه ۱۰۰٪ مسالمت آمیز بود. یک چنین حملات مسلحانه ی علنی آنهم برای مدت های طولانی در هر حال دیر یا زود جایی برای تفکر در ذهن کسانی که آسیب دیده اند باز می کند. کسانی که به هیچ وجه استراتژی آکسیون های بدون خشونت را نمی شناسند. این مسئله واقعیت تلخ عدم وجود یک استراتژی برای خیزش مسالمت آمیز و از سوی دیگر اشکال دیگر آکسیونهایی را که کمتر برای پایه جنبش آسیب پذیری دارد نشان می دهد. مانند زمان گاندی و یا مقاومت بدون خشونت آنهم طی سال ها در برمه. در واقع منظور مخلوطی از استراتژی های بایکوت، اعتصاب و یا اشغال کارخانه ها، خرابکاری در ابزار تولید بخصوص در کارخانه های تولید تسلیحات و یا کارزارهای " نه " به بوروکرات های دولتی و محافل نظامی و... است. در این رابطه می بایست بجای استفاده از استراتژی مقابله نظامی در مقابل ارتش، آلترناتیو تمرد گزینش شود. بنا براین از

آنجا که از یک برهه زمانی مشخص بکار گیری یک چنین استراتژی های اقدام هدفمند و آگاهانه وجود نداشت آن قوت مبارزه مسالمت آمیزی که در آغاز اعتراضات خود بخودی مردم سوریه وجود داشت کم کم به تضعیف خودآگاهی برای مبارزه بدون خشونت منجر گشت؛ تجربه اعتراضات عمومی در خیابان های باز و همواره گوشت جلوی گلوله شدن این خواست را بخصوص در بسیاری از کمیته های پایه تقویت نمود که مسلح شدن جنبش را خواستار بشوند. این چنین بود که امروز سوریه در جنگی داخلی فرو رفته است که بسختی راه خلاصی برای آن وجود دارد.

تونس و مصر: کم بها دادن به فرهنگ اسلامی

تونس و مصر سنتا خاستگاه شورش های عربی بوده اند که در آنها امروز هم هنوز فرو رفتن به جنگ داخلی نسبتا در سطحی بسیار نازل قرار دارد. با این وجود بخصوص در مصر تمایلاتی مشاهده می شوند که یک چنین مسیری را نشان می دهند.

در آن روزهایی که مردم شورش عمومی مسالمت آمیز برگزار می نمودند، احزاب اسلامی در هر دو کشور آگاهانه پشت صحنه قرار داشتند. این چنین بود که بسیاری از ناظرین این امید و برداشت غلط را در سر پروراندند که اسلامی ها در این شورش ها نقشی نفوذی بازی نمی کنند.

مردمی که شورش مسالمت آمیز را انجام دادند را نمی توان با مجموعه مردمی هم سان نمود که در انتخابات بعدی تصویر دیگری را نشان دادند. این کاملا ساده لوحی است که این طور فکر کنیم – دقیقا این همان تصویری است که رهبریت رسانه های غربی خواهان آن هستند ۱۸ – . مانند وائل غنیم که مدیر گوگل است و یکی از نمایندگان نشان دادن چنین شورش بود.

تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد خانه های تونس و مصر امروز دارای اینترنت هستند. دقیقا شورش های آغازین توانستند پیروز شوند زیرا که بخش بزرگی از مردم که از آموزش خوب برخوردار نبودند و وضعیت مالی خوبی نداشتند به خیابان ها و میدانها گسیل شدند – اولاً اینها در تونس و مصر تهیدست بودند و دوما بدون ابزار اینترنتی و سوما کم و بیش وابسته به فرهنگ اسلامی و سنت های آن.

پیش زمینه های فرهنگ اسلامی بخش بزرگی از مردم در این شورش ها را نمی توان نادیده گرفت – امیدی که رسانه های غربی و بسیاری از چپ های ضد آلمانی و یا بهتر بگوئیم بسیاری از کمونیست ها بر روی آن توافق داشتند که این شورش ها از طریق رودروئی طولانی مدت با

فرهنگ اسلامی و سنت اسلامی به اثبات رسیده است، بطوری غم انگیز با انتخاباتی که انجام پذیرفت از بین رفت.

در مصر اختلافات از نوامبر ۲۰۱۱ تعیین کننده بود. دومین اشغال میدان تحریر که از سوی بسیاری سریعاً بعنوان " انقلاب دوم " مهر خورد با یک تحصن از سوی حدود ۶۰۰ تظاهرکننده در ۱۹ نوامبر آغاز شد. در این دوره تحصن های گسترده همواره انجام پذیرفت و تا اواسط دسامبر ۲۰۱۱ همچنان ادامه داشت. ۱۹ و طبق گزارش خبرگزاری ها درگیری های خونین در میدان تحریر و یکی از خیابان های اطراف آن از سوی جوانان مسلح انجام پذیرفت که قربانی هایی بدنبال داشت.

درون این جنبش انگیزه رهایی بخشی وجود داشت که برای اولین بار علناً در برابر ارتشی که بعد از سرنگونی مبارک قدرت را عملاً در دست گرفته بود، جبهه گرفته و به ارتش حمله نمود. بدین طریق بود که باور عمومی و یا همدردی و یا حداقل بی طرفی نسبت به ارتش شکسته شد. این باور وجود داشت که می توان درون ارتش انشعاب به وجود آورد همانطور که در اولین شورش در میدان تحریر انجام پذیرفت اما ارتش و سربازان هم در مقابل حملات میلیتانت جوانان ایستادند و بروشنی طرف مقابل جوانان قرار گرفتند و به همراه پلیس به جمعیت حمله مسلحانه نمودند. از ترس یک جنگ داخلی در این انقلاب " دوم " جای حمایت گسترده توده ها چون انقلاب " اول " خالی بود. در تاریخ ۱ فوریه ۲۰۱۲ پلیس و ارتش از جوانان مبارز میدان تحریر که غالباً طرفداران کلپ فوتبال الاهلی قاهره (در حدود ۵۰۰۰ عضو) بودند انتقام گرفتند و که در نتیجه در استادیوم فوتبال پورت سعید حدود ۷۰ نفر که غالباً طرفداران تیم فوتبال الاهلی بودند کشته شدند. جنبش میدان تحریر با این شکست نظامی تا به امروز نتوانسته است دوباره نیروی خود را باز یابد. ۲۰

در این فاصله احزاب اسلامی (اخوان المسلمین و سلفی ها) بر مجلس موءسسان در مصر نفوذ پیدا کردند (۶ زن و ۶ مسیحی از ۱۰۰ عضو)، نیروهای چپ و نیروهای سکولار به خاطر اعتراض مجلس را ترک کردند. ۲۱

اخوان المسلمین بر خلاف تعهدات قبلی بر این مبنی که از پیشنهاد نامزد برای ریاست جمهوری صرف نظر خواهند نمود، همین اخیراً اعلام نمودند که آنها نامزدهای خود را معرفی خواهند نمود.

آنها بدین طریق ادعای تسلط بر زندگی سیاسی مصر را دارند و در این صورت است که اقلیت ها و زنان تحت کنترل آنها قرار خواهند گرفت و

همچنین تقسیم قدرت گسترده با ارتش زیر سؤال خواهد رفت و این مسئله باعث درگیری های بیشتری خواهد شد. ۲۲

آنچه که امید دهنده است، ساختار تثبیت شده مقاومت در مصر و تونس است. ساختاری که تا بحال همواره نشان داده است که هیچگاه آماده پذیرش ظلم و ستم بدون مقاومت نیست.

باید قبول کرد که توانائی مقاومت و اعتراض تنها درون اقشار مرفه و مدرن و سکولار این دو کشور وجود ندارد بلکه آنچه که برای قدرت موثر آنها تعیین کننده است، توانائی همبستگی پایه جامعه برای درگیری های آینده است که امیدواریم مسالمت آمیز باشد.

منبع: Graswurzelrevolution

Boualem Sansal: Das Dorf des Deutschen oder Das Tagebuch (۱)
der Brüder Schiller, Merlin Verlag, Gifkendorf ۲۰۰۹

Boualem Sansal: "Das Prinzip des Friedens", Rede in der (۲)
Frankfurter Paulskirche, ۱۶.۱۰.۲۰۱۱, abgedruckt u.a. in der
FAZ, ۱۷.۱۰.۲۰۱۱, S. ۹

Ebenda (۳)

Ebenda (۴)

Vgl. Erklärung von Médecins Sans Frontières zu den (۵)
Folterungen in Miliz-Lagern, vgl. Spiegel-Online, ۲۶.۱.۲۰۱۲

Vgl. Philippe Leymarie: "Comment le Sahel est devenue une (۶)
poudrière", in: Le Monde diplomatique, frz. Ausgabe, April
۲۰۱۲, S. ۸

Isabelle Mandraud: "La riposte s'organise contre une (۷)
partition du Mali", in: Le Monde, ۱۷.۴.۲۰۱۲, S. ۹

In diesem Falle zwar vom Präsidenten des Niger, die (۸)
Bezeichnung halte ich dennoch für zutreffend; vgl. Philippe
Leymarie, a.a.O., S. ۹

Vgl. Bernhard Schmid: Frankreich in Afrika, Unrast, (9)
Münster 2011, S. 238ff. Leider kaum etwas in dem Buch über den
Niger und den Uranabbau durch Areva sowie den dadurch
bedingten Bürgerkrieg

Haytham Manna, zit. n. Jean-Pierre Perrin: "La Syrie dans (10)
la spirale de la révolte", in: Libération, 16./17.4.2011, S. 7

Rony Brauman in einem Streitgespräch in: Le Monde, (11)
20.11.2011, S. 24f.; siehe dazu auch: "Libyen: Wem sollen wir
.glauben?", in: GWR 360, Januar 2012, S. 9f

Siehe die Selbstdarstellung der LCCS auf: (12)
www.lccsyria.org/about

vgl. Jürgen Wagner: "Syrien: Die Militarisierung der (13)
Proteste und die strategische Unvernunft der Gewalt", IMI (14)

Alain Gresh: "Onde de choc syrienne dans une région en
ébullition", in: Le Monde diplomatique, frz. Ausgabe, April
2012, S. 11

Informationsstelle Militarisierung), 20.3.2012)

Alain Gresh, a.a.O., S. 10 (15)

Ebenda (16)

Siehe den Text "Bürgerkriegspatenschaft?" von (17)
.Marischka/Wagner in dieser GWR

Vgl. bereits die Skepsis gegenüber Wael Ghoneim als (18)
Revolutionsheld in: "Zweifelhafte Helden der Revolution", in:
GWR 307, März 2011

Vgl. Johannes Stern: "Ägyptisches Militär greift (19)
friedliche Demonstranten brutal an", in:
www.wsws.org/de/2011/dez2011/egyp-d21.shtml

Siehe dazu z.B.: "Die roten Teufel", in: Spiegel, Nr. (20)
.8/2012, S. 104ff

Marwan Chahine: "Egypte: les islamistes écriront la (۲۱)
Constitution", in: Libération, ۲۹.۳.۲۰۱۲, S. ۸

Marwan Chahine: "En Egypte, les Frères rompent le pacte", (۲۲)
in: Libération, ۲.۴.۲۰۱۲, S. ۸

شیدان و ثیق : دو افسانه‌ی سیاسی

شیدان و ثیق



امروزه نمی‌توان تنها بر گرد اصول کلی چون جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دولت و دین، بر گرد شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و یا شعارهایی پایین‌تر و محدودتر چون انتخابات آزاد و از این قبیل... دست به ایجاد اتحادها یا بلوک‌های بزرگ جمهوری‌خواهی، دموکراتیک و یا چپ زد.

امروزه، در دیسکور سیاسی اپوزیسیون ایران، دو مقوله‌ی سیاسی سر زبان‌ها افتاده‌اند: «اتحاد بزرگ» و «آلترناتیو حکومتی». این دو، از دیر باز و به ویژه در عصر مدرنی که با دموکراسی، دولت‌گرایی و تحزب برای کسب قدرت سیاسی سرشته شده است، همواره مبانی «سیاست» را تشکیل داده‌اند. حداقل از هابز اگر نه از افلاطون و ارسطو تا کنون، «سیاست» را چون حاکمیت بر مردم یکپارچه توسط نیروی برینی که خدایی یا زمینی است، تعریف و تبیین کرده‌اند. پس نخستین بار نیست که از «اتحاد بزرگ» یا «آلترناتیو قدرت» سخن میرود و آخرین بار نیز نخواهد بود.

آن چه که در زیر به صورت ملاحظات مقدماتی می‌آید، نگاهی اجمالی بر مقدرات دو مقوله‌ی نامبرده از زاویه‌ی نظری و تاریخی است.

افسانه‌ی «اتحاد بزرگ»

جمله‌پردازی‌های سیاسی این زمانه همواره ما را با فرمول‌های کلاسیک

رو به رو می‌کنند که اعتبار و کارکرد تاریخی‌شان را دیگر از دست داده‌اند، با این که تقدس خود را نزد سیاست‌ورزان حرفه‌ای همچنان حفظ کرده‌اند. تا زمانی که «سیاست» بر پاشنه‌ی همانی که تا کنون بوده است به چرخد، یعنی آن چه که ما «سیاست واقعی» موجود» یا امر «حکومت کردن و تحت حاکمیت قرار گرفتن» می‌نامیم، این فرمول‌های «جادویی» نیز به حیات تخیلی و موهوم خود در دیسکور سیاسی سنتی ادامه خواهند داد. از این شمارند: «وفاق ملی»، «جبهه‌ی واحد»، «اتحاد بزرگ»، «حزب یا تشکل فراگیر»، «بلوک» طبقاتی، دموکراتیک، جمهوری‌خواهی و یا غیر.

مفاهیم یا پدیدارهای فوق در دوره‌ای از تاریخ گذشته می‌توانستند، آن هم البته تا حد و حدودی، مبنا و معنایی داشته باشند. می‌توانستند کمابیش و تا میزانی تحقق‌پذیر و یا حداقل تصورپذیر باشند. به طور نمونه می‌توان از دو فاز تاریخی در فاصله‌ی میان پایان سده‌ی نوزدهم و اواسط نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم نام بُرد. سِکانس تاریخی مبارزه با استعمار برای کسب استقلال ملی و سِکانس تاریخی مبارزه‌ی ضد فاشیستی در جنگ جهانی دوم. با این وجود نباید از یاد برد که در همین فازهای تاریخی نیز و در هر جا که به کار رفتند، به ویژه در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، در نهضت‌های مقاومت ملی بر علیه تجاوز خارجی و یا در مبارزات استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی از سوی آن چه که در زمانی موسوم به «جهان سوم» بود، از جمله در خود کشور ایران در دوره‌هایی از تاریخ معاصرش از مشروطه به این سو، کارکرد این مفاهیم هم‌زمان برانگیزنده‌ی مسایل و پرسش‌هایی نیز بود.

ویژگی اصلی سِکانس‌های مبارزاتی سپری شده در این بود که در دوران آن‌ها می‌توانستیم زمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را از یکدیگر تفکیک نماییم. به بیانی دیگر، مبارزه برای خواست‌های سیاسی-اجتماعی را «مرحله‌بندی» کنیم. افزون بر این، می‌توانستیم در چهارچوبه‌ی ملی و کشوری چاره‌اندیشی کنیم و راه‌کارهایی، چه راست یا رفرمیستی و چه رادیکال یا چپ، ارائه دهیم. بر اساس شرایط عینی و تاریخی ویژه و به کمک سلاح نظری «تضاد عمده»، امکان داشت که بتوان در برابر آن چه که دشمن اصلی تبیین می‌شد، یعنی نیروی استعماری، نواستعماری یا تجاوزگر، وفاق‌های ملی، اجتماعی و سیاسی بزرگ و فراگیر به وجود آورد و یا حداقل در باره‌ی آن‌ها بی‌اندیشید و طرح‌ریزی کرد. تشکیل جبهه‌های آزادیبخش ملی یا خلقی، نهضت‌های مقاومت ملی، جنبش‌ها و احزاب فراگیر توده‌ای، قطب‌بندی‌های بزرگ

سیاسی و از این دست در سده‌ی گذشته در بسیاری از کشورهای جهان، در چهارچوبه‌ی همین جداسازی و سلسله‌مراتبی کردن زمان‌های تاریخی و در محدوده‌ی «ملی- اندیشیدن» راه‌حل‌ها و راه‌کارهای اجتماعی و سیاسی قرار می‌گرفتند. بنا بر تفکیک زمان‌های مبارزاتی و به حکم اصل «نسوزاندن مراحل»، هر فازی از مبارزه در تمایز از فاز بالاتر، «سیاست» و سیاست‌ورزی ویژه‌ی خود را می‌طلبید، خواسته‌ها و شعارهای ویژه‌ی خود را فرا می‌خواند.

امکان جداسازی مضمون‌های مبارزه در گذشته را می‌توان بر دو مبنای اساسی زیر توضیح داد.

۱- یکی بر پایه‌ی عمده شدن برخی تضادها نسبت به دیگر تضادهای اجتماعی بود. به طور نمونه می‌توان از تضاد جامعه، به تقریب در تمامیت‌اش، با استعمار و امپریالیسم برای استقلال و حاکمیت ملی نام برد. در چنین شرایطی امکان ایجاد اتحادهای بزرگ ملی فراهم می‌شد. اما امروزه ما در وضعیتی قرار داریم که تضادهای مختلف اجتماعی در هم تنیده شده‌اند و یکی بر دیگری برتری تام و مطلق ندارد. به طور نمونه اگر در شرایط امروز ایران مسایلی چون حقوق بشر، جمهوری، دموکراسی، برابری زن و مرد، حقوق ملیت‌ها و جدایی دولت و دین جایگاه مهمی را احراز می‌کنند که می‌کنند، اما در عین حال دیگر مانند گذشته نمی‌توان به سادگی و راحتی از کنار سایر تضادهای ژرف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گذشت. این تضادها از بسیاری عوامل ناشی می‌شوند: از فقدان عدالت اجتماعی، از نابرابری‌های شکننده‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و همچنین از فعال‌مایشایی مناسباتی که سیستم سرمایه‌داری جهانی- ملی در هر گوشه‌ی این دنیا و از جمله در ایران برقرار می‌کند. امروزه دیگر نمی‌توان به نام ضرورت مرحله‌بندی کردن فازهای سیاسی- اجتماعی و به حکم الزامات عینی رشد نیروهای مولده و دموکراسی، از کنار دیگر خواسته‌های مهم و مبرم اجتماعی، یعنی از عدالت اجتماعی، برابری و تغییرات بنیادی در مناسبات اجتماعی، با توجه به مناسبات تنگاتنگ میان کشورها در دنیای جهانی شده‌ی کنونی، بدون ارایه‌ی پاسخ، راه‌کار و طرحی مشخص گذشت.

۲- دومین مبنای تفکیک‌پذیری فازهای مبارزاتی در گذشته را می‌توان در وجود ایدئولوژی‌های تمامت‌خواهانه چون ناسیونالیسم، فاشیسم، سوسیالیسم سویتیک (لنینی- استالینی)... در سده‌ی بیستم نشان داد. این ایدئولوژی‌ها امروزه یا پس رفته‌اند و یا جای خود را به پوپولیسم‌های راست و چپ، دینی یا غیر دینی، داده‌اند. در این سال‌ها شاهد رشد نمونه‌های فراوان این پدیدار راست (و حتا چپ) در همه جا

می‌باشیم. اسلام‌گرایی‌های سیاسی از نوع آن چه که در انقلاب بهمن ۵۷ در ایران برقرار شد و یا در انواع کم و بیش مشابهی در مصر، تونس و لیبی در فردای آن چه که «بهار عرب» نام گرفت، در حقیقت نمونه‌های پوپولیسم تمام‌خواهانه در اشکال مختلف دین‌سالاری با درجاتی مختلف است. این پوپولیسم‌ها البته تا حدودی موفق به ایجاد کلیت‌های اجتماعی فراگیر می‌شوند. همان‌طور که در گذشته نیز ناسیونالیسم، فاشیسم و یا سوسیالیسم به واقع موجود موفق به ایجاد تشکلات فراگیر توده‌ای می‌گردیدند. اما این «تجمعات» بزرگ که امروزه در پرتو ایدئولوژی‌های پوپولیستی، چه دینی و یا غیر دینی، سکولار و یا «لائیک»، شکل می‌گیرند و قادر به سازمان‌دهی توده‌ی انبوه می‌شوند، نه تنها بنا بر شرایط واقعی تضادهای اجتماعی همیشه موقتی، نا استوار و شکننده‌اند، نه تنها به هیچ رو نمونه‌ی ترقی‌خواهانه‌ای برای جوامع آزاد بشری به شمار نمی‌آیند، بلکه به شدت نیز واپس‌گرا، ناسیونالیستی و ارتجاعی می‌باشند.

به طور کلی امروزه، فازهای مبارزاتی توأم و هم‌زمان در مناسباتی پیچیده با هم نمایان می‌شوند. این فازها به هم پیوسته و در هم آمیخته شده‌اند و بیش از پیش کلاف سر در گمی از مناسبات را تشکیل می‌دهند. افزون بر این، مسایل «ملی» با مسایل «فرا ملی» در جهان کنونی چنان در هم تنیده شده‌اند که راه‌کارها و راه‌حل‌های مشترک و همبسته‌ای را در سطح منطقه‌ای و جهانی می‌طلبند.

اشتباه نشود. ما در این جا نمی‌خواهیم ادعا کنیم که مرز میان زمان‌ها و فازهای مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک کشور و مرز میان ملت‌ها و کشورها و مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خاص در هر یک در محدوده‌ی مرزهای شان به کلی از میان رفته‌اند. ما تنها می‌گوییم که دیگر مانند گذشته دیوار چینی گذرناپذیر «مراحل» مبارزه را از یکدیگر منفصل و متمایز نمی‌کند، هم‌چنان که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی در یک کشور را از سایر کشورهای هم‌جوار، دور یا نزدیک جدا نمی‌سازد.

امروزه در ایران، زمان مبارزه‌ی ضداستبدادی برای آزادی که بنا بر ویژگی جمهوری اسلامی خصلتی ضد تئوکراتیک برای لائیسیته یا جدایی دولت و دین به خود گرفته است، جدا از زمان مبارزه برای جمهوری و دموکراسی سیاسی نیست. زمان این‌ها نیز جدا از مبارزه برای دموکراسی اجتماعی نیست. زمان این یکی نیز جدا از مبارزه برای عدالت اجتماعی و برابری نیست. زمان این دیگری نیز جدا از مقابله با مناسبات سرمایه‌داری که امروزه جهانی شده و دیگر حد و مرزی

برای جهان‌گشایی خود، چه اقتصادی، چه اجتماعی و چه سیاسی نمی‌شناسد نیست. زمان این آخری نیز در نهایت نمی‌تواند چندان دور و بیگانه نسبت به مبارزه برای رهایی emancipation باشد. رهايش به معنای امحای از خودبیگانگی‌های ناشی از سه سلطه‌ای سرمایه، مالکیت و دولت. افزون بر همه‌ی این‌ها، امروزه دیگر نمی‌توان مبارزات در محدوده‌ی بسته‌ی «ملی» را از مبارزات در گستره‌ی فراخ منطقه‌ای و جهانی جدا ساخت. امری که به نوبه‌ی خود بر دشواری‌ها و بغرنجی‌های مبارزه در چهارچوبه کشوری می‌افزاید.

از این جا می‌خواهم نتیجه بگیرم که مبارزه‌ی سیاسی- اجتماعی امروز در ایران و در هر گوشه‌ی دیگر زمین مشترک ما، بدون در نظر گرفتن مسایل فردا و پسان فردایی که در دل همین امروز هر دم رخنه می‌کند، امکان‌پذیر نیست. پس اگر این فردا و پسان فردا را از هم اکنون باید چون مساله‌ی حی و حاضر - و نه تنها مربوط به آینده‌ای دور و نامعلوم - دریابیم و در مبارزه و سیاست خود دخالت دهیم، در این صورت پروژه‌ی ایجاد کلیت‌های بزرگ سیاسی چون «وفاق ملی»، «اتحاد بزرگ» و از این دست، به دلیل تعارض‌ها و تضادهایی که ریشه در موقعیت‌ها و منافع متفاوت و متضاد اقتصادی و طبقاتی دارند، به دلیل شرایط گوناگون اجتماعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و عقیدتی... در جامعه‌ای که هیچ گاه واحد و هم‌گون نبوده و نیست، نه تنها نا ممکن می‌گردد بلکه حتا کوشش در جهت آن نیز اقدامی واپس‌گرا و ارتجاعی می‌شود.

امروزه نمی‌توان تنها بر گرد اصول کلی چون جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر و جدایی دولت و دین، بر گرد شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و یا شعارهایی پایین‌تر و محدودتر چون انتخابات آزاد و از این قبیل... دست به ایجاد اتحادها یا بلوک‌های بزرگ جمهوری‌خواهی، دموکراتیک و یا چپ زد. امروزه نمی‌توان به منظور ایجاد اتحادی بزرگ و فراگیر، از مسایل پسا جمهوری اسلامی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قطع نظر کرد. مسائلی که به راستی و به ناگزیر در مورد آن‌ها در جامعه تفرق، تضاد و تعارض وجود دارد و خواهد داشت. امروزه نمی‌توان مسایل مورد اختلاف و نزاع اجتماعی را به خاطر دسترسی به «وفاق» یا «اتحاد» بزرگ که موهوم و غیر قابل تحقق‌اند، به طور موقت کنار گذارد، دور زد و یا فرصت‌طلبانه در پرانتز قرار داد.

ائتلاف‌ها یا اتحادهایی که امروزه بر مبنای جدا کردن زمان‌ها و فازهای مبارزاتی انجام می‌پذیرند، خیلی سریع در برابر واقعیت‌هایی سر سخت قرار می‌گیرند؛ در برابر تضادهای ناشی از تداخل منطقی

فازهای مبارزاتی و در نتیجه در برابر ضرورت وارد کردن این تضادها در زمان مبارزه‌ی حی و حاضر کنونی. از این‌رو، کلیت‌های سیاسی بزرگ، اگر هم به وجود آیند که نمی‌آیند، خیلی سریع از هم فرو می‌پاشند. در این مورد نمونه‌های آشنا فراوانند و نیاز به بازگویی ندارند.

ائتلاف‌های یا اتحادهای سیاسی همواره موقت و گذرا می‌باشند. این‌ها در همین حد نیز تنها می‌توانند ترجمان و برآیندِ اتحادهای بین اقشار و طبقات اجتماعی در حرکتهای مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی و مدنی باشند و نه بر عکس. این پنداشت و تصور رایج در اپوزیسیون ایران که در خارج از میدان مبارزات سیاسی- اجتماعی و مستقل از جنبشهای اجتماعی و اتحادهایی که در بین خودِ اقشار و طبقات بر سر موضوعات مشخص سیاسی یا اجتماعی به وجود می‌آیند، گروه‌های سیاسی بُریده از جامعه و به ویژه آنان که در خارج از کشور به سر می‌برند، می‌توانند دست به اتحادهای بزرگ و یا حتا کوچک سیاسی زنند، پندار واهی و باطلی بیش نیست.

همه چیز در جهان، در هستی خود، چندان، چندان و متضاد است. این چندانگی و چندانگی متضاد توسط «یک» یا چندی، دسته‌ای یا سازمانی نمی‌تواند نمایندگی شود، مگر در شکل صوری، موهوم یا مرتجع آن. این چندانگی و چندانگی متضاد به واقع تنها می‌تواند به صورت چندان و چندان به معنی در چندانگی و چندانگی‌اش، خود را نمایان سازد. معرفی کند. اعلام وجود و حضور نماید. بی‌واسطه از خود (و توسط خود) نمایندگی کند. به طور مستقیم، دست به عمل زند، دخالت و مبارزه کند.

خلاصه کنیم: راه‌کارهای مبارزاتی که تداخل و پیوند زمان‌ها و فازها را به منظور ایجاد ساختارهایی فراگیر و انبوهی نادیده می‌گیرند، فاقد بنیادی واقعی بوده و در نتیجه افسانه‌ای و موهوم می‌باشند.

با این همه، به سر رسیدن زمانه‌ی کلیت‌ها یا اتحادهای بزرگ سیاسی را نباید به معنای بسته شدن راه‌های همکاری و مشارکت گروه‌ها و روندهای سیاسی بر محور پاره‌ای اصول و راه‌کارها تلقی نمود. حتا در شرایط و زمان‌هایی می‌توان تصور کرد که ائتلاف‌هایی در پرتو برنامه‌هایی مبارزاتی به وجود آیند. همچنان که چنین ائتلاف‌هایی، البته حکومتی، در کشورهای دموکراتیک میان برخی احزاب انجام می‌پذیرند. اما این ائتلاف‌های حکومتی نیز همواره شکننده، گذرا و میرنده‌اند و در چهارچوبه‌ی مدیریت سیستم موجود و تکرار «این همان» با اصلاحاتی چند، در بهترین حالت، باقی می‌مانند. افزون بر

این، در این جا پربلماتیک و بغرنج دیگری برای فعالان رهایی‌خواه مطرح می‌شود که ما را به افسانه‌ی سیاسی دومی سوق می‌دهد.

افسانه‌ی «آلترناتیو قدرت»

مفهوم دیگری که این روزها تکه کلام سخنوران در محافل سیاسی ایرانی خارج کشوری شده است، واژه‌ی «آلترناتیو» است. ناگفته روشن است که منظور ما در این جا آن چه که این روزها «آلترناتیو سازی»های کاخی می‌نامند نیست. بیشک ما را کاری با آن ها نیست. بحث ما مشمول آن شعار، فرمول یا مفهومی می‌شود که از سوی نیروهای مستقل جمهوری‌خواه، دموکرات یا چپ طرح و به نام کارستان سیاسی و سیاست‌ورزی در برابر کار محفلی یا خرده‌کاری (واژه‌هایی بر گرفته از فرمول‌های سنتی لنینی) تبلیغ می‌شود.

ایجاد آلترناتیو چون راه‌کار برون رفت از وضعیت کنونی مشتمل بر دو عنصر است: یکی، تبدیل شدن نیرویی به آلترناتیو قدرت حاکمه و دیگری، مساله تصرف قدرت و تشکیل آن چه که «حزب- دولت» می‌نامیم.

۱- آلترناتیو هیچ گاه به واقع توسط عده‌ای، گروهی یا احزابی، در جدایی از جامعه و مبارزات اجتماعی یعنی به طور نمونه در مورد اپوزیسیون ایران، در خارج از کشور به وجود نمی‌آید. آلترناتیو تنها می‌تواند در فرایند رشد و گسترش جنبش‌های اجتماعی- سیاسی، جنبش‌های ضد سیستمی، در میدان مبارزاتی در درون جامعه شکل گیرد. آلترناتیو دلخواسته ایجاد نمی‌شود بلکه در رخداد‌های اجتماعی عروج می‌کند. آلترناتیو واقعی - و نه خودساخته - هیچ‌گاه خود را از پیش اعلام نمی‌کند بلکه در جریان جنبش‌های اجتماعی تبدیل به واقعیتی عینی و اجتناب‌ناپذیر می‌شود. نمونه‌ای از آن را می‌توان در فرایند تبدیل شدن جنبش همبستگی به آلترناتیوی در برابر قدرت توتالیتار در لهستان سال‌های ۱۹۸۰ نشان داد. آلترناتیو سیاسی- اجتماعی واقعی از پایین برمی‌خیزد و نه از بالا توسط عده‌ای یا گروهی که به نام مردم خود را چنین خوانند. در یک کلام، آلترناتیو سیاسی- اجتماعی واقعی از درون و متن جنبش‌های اجتماعی و فعالیت‌ها و مشارکت‌های گروه‌های سیاسی در داخل این جنبش‌ها برمی‌خیزد و نه از فراسوی این میدان و بستر یعنی در خارج از آن‌ها.

۲- دومین جنبه‌ی آلترناتیوسازی مساله‌ی تصرف قدرت و تشکیل حزب- دولت است که نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه، سنتی و کلاسیک فعالیت سیاسی و سازمانی را در بر می‌گیرد. جنبش‌های اجتماعی در همه

جا امروز در تکاپوی ابداع اشکالی نوین از مشارکت و خود سازماندهی می‌باشند. همه‌ی آن‌ها نیز در برابر بغرنج‌هایی جدید و سخت قرار دارند. شکل‌های تاریخی و سنتی سازماندهی در سده‌ی بیستم، چه در شکل راست، بورژوازی یا لیبرالی و یا چه در اشکال چپ، سوسیالیستی یا کمونیستی، همواره خود را در نمونه‌ی حزب- دولت متجلی کرده‌اند. یعنی حزب برای رهبری مردم، تصرف قدرت سیاسی و حفظ آن. این گونه اشکال سنتی و کلاسیک سازماندهی، با این که همچنان نیز عمل می‌کنند، امروزه در بحران نظری و ساختاری ژرفی فرو رفته‌اند. حزب به واقع موجود، چه در گذشته و چه امروز با هر ایدئولوژی، ساختار و شیوه‌ای، همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن ساخته و پرداخته شده است. این احزاب کلاسیک با وجود نقشی که در درازای تاریخ مدرن در هدایت و سازماندهی سیاسی ایفا کرده‌اند، همواره در زمان و مرحله‌ای از مبارزه، در مقابل حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی رهایی‌خواهانه قرار می‌گیرند. حزب دولت‌گرا زمانی که بر مسند قدرت می‌نشیند، بنا بر سرشت محافظه‌کارانه‌ی «حفظ خود» چون دستگاهی جدا از جامعه و در مقام مدیریت کشور، ناگزیر دست به سلطه و ستم یا آن چه که «خشونت مشروع» نامندش می‌زند. از رشد و توسعه‌ی حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی که خارج از حوزه‌ی اقتدار و کنترل او قرار می‌گیرند، جلوگیری به عمل می‌آورد و سرانجام (و ناگزیر) دست به سرکوب آن‌ها می‌زند.

آلترناتیو قدرت، حتا در صورتی که برآمدِ جنبش‌های انقلابی اجتماعی باشد، از آن جا که خود را آلترناتیو قدرت می‌نامد و نه ناقد و نافی آن، همواره بازتولید کننده‌ی «سیستمی» می‌شود که می‌خواهد براندازد. آلترناتیو قدرت، تا آن جا که خود را حریف و بَدیل قدرت حاکمه معرفی می‌کند، راه‌بردی سیاسی از موضع اپوزیسیون به موضع پوزیسیون یا سلطه‌ای دیگر است. آلترناتیو قدرت، تا آن جا که می‌خواهد قدرتی را به جای قدرتی دیگر بنا بر اصل «حکومت کردت و تحت حاکمیت قرار گرفتن» بنشانند، به واقع آلترناتیو هیچ چیز نیست. حتا «آلترناتیو» نیز نیست و به ناروا خود را چنین می‌خواند و اعلام می‌کند. آلترناتیو قدرت، در بهترین حالت، چیزی نیست جز ادامه‌ی «همان» در دیسکور و شکل دیگر.

امروزه بیش از هر زمان دیگر در طول تاریخ معاصر، برای نیروهای رهایی‌خواه یعنی آنان که ره‌ایش اجتماعی را موضوع اندیشه و عمل خود قرار می‌دهند، بغرنج پاسخ‌گویی به این دو پرسش اساسی مطرح است: مبارزه برای چه و کدام مناسبات اجتماعی؟ مبارزه با چه شیوه‌ها و

اشکال مشارکتی؟ مبارزه اما نه به صورت کلاسیک آن یعنی جدال به قصد تصرف قدرت و سازماندهی برای تبدیل شدن به حزب- دولت، بلکه مبارزه با شیوه‌ها و اشکالی دگر و به گونه‌ای دگر.

این پرسش اصلی که چگونه می‌توان جامعه را بدون تصرف قدرت و تبدیل شدن به قدرتی دولتی برای اعمال حاکمیت و سلطه بر جامعه... تغییر داد، از این پس و بیش از پیش می‌رود که به دلمشغولی نظری- عملی و سیاسی گرایشات رهایی‌خواهانه تبدیل شود.

مارس ۲۰۱۲ - فروردین ۱۳۹۱

cvassigh@wanadoo.fr

مهرداد درویش پور : درباره کنفرانس های اتحاد اپوزیسیون در خارج از کشور

گفتگوی تلویزیون اینترنتی میهن با مهرداد درویش پور 

این گفتگو را در پیوند زیر ببینید

<http://www.youtube.com/watch?v=zy-dPCduwGk&feature=plcp&context=C437cc9fVDvjVQa1PpcFMS8SHHNa5Tnj0ECVFHaTxmeu2BDzVQ0eI%3D>